

یک سال پس از "انتخابات ریاست جمهوری"

مردم در کوتاهترین زمان بود، یعنی مبرمترین مساله آن‌ها. این جملات روحانی که "مردم در همان ۲ ماه اول دولت تدبیر و امید آثار کارهای انجام شده را می‌بینند و برای از پیش روی برداشتن مشکلات اقتصادی برنامه یک ماهه، ۳ ماهه، یک ساله و ۴ ساله در نظر گرفته‌ایم"، چه قبل از انتخابات و چه بعد از انتخابات انعکاس گسترده‌ای یافت، وعده‌ای که بیش از هر چیز به‌وعده‌ی احمدی‌نژاد می‌مانست که گفته بود: "نفت را بر سر سفره مردم می‌آورم".

یک‌سال پس از انتخابات، اما غول گرانی، تورم و بیکاری همچنان می‌تازد. دولت روحانی در طول این سال نه تنها برنامه‌ای برای مقابله با این معضلات ارائه نکرد، و نه تنها "مردم در همان ۲ ماه اول" اثری از بهبود در شرایط زندگی‌شان مشاهده نکردند، بلکه روند وخیم‌تر شدن وضعیت معیشتی مردم همچنان ادامه یافت. براساس آمار بانک مرکزی تورم ماه اردیبهشت امسال نسبت

در صفحه ۳

یک سال از "انتخابات ریاست‌جمهوری" گذشت، انتخاباتی که کاندیداهای منتخب حکومت با وعده‌های بسیار تلاش کردند، مردم مایوس از حکومت و گرفتار در فقر و بیکاری را به‌پای صندوق‌های رای بکشاندند و حسن روحانی آن مرد "خوشبختی" بود که نامش از صندوق‌های رای بیرون آمد. فردی که بیشترین وعده‌ها را در رابطه با حل معضلاتی چون بیکاری، تورم، فقر، آزادی‌های سیاسی، حقوق زنان و اقلیت‌های ملی و بالاخره سیاست خارجی داده بود.

اما سرنوشت وعده‌های "شیرین" آخوند روحانی به‌کجا انجامید؟ تا آن‌جا که به "ریاست جمهوری روحانی" مربوط است، این همان مساله اصلی برای ده‌ها میلیون کارگر و زحمتکش ایرانی‌ست. چه آن‌هایی که پای صندوق‌های رای نرفتند، گول فریب‌های حاکمیت را نخورده و به تحریم انتخابات پاسخ مثبت دادند و چه آن‌های که دچار توهم شده و باز به پای صندوق‌های رای رفتند. وعده‌ی اصلی روحانی رفع معضلات اقتصادی

اولتیماتوم خامنه‌ای برای عبور از برزخ

رهبر حکومت اسلامی در سخنرانی خود به‌مناسبت بیست‌وپنجمین سال‌مرگ خمینی، ادامه سیاست عقب‌نشینی یا "نرمش قهرمانانه" و سازش تا به آخر با آمریکا و هم‌پیمانان آن را ترسیم کرد. خامنه‌ای در این سخنرانی هشدارگونه، همه کسانی را که با دولت پیش‌برنده‌ی این سیاست مخالفت و یا در برابر آن مانع‌تراشی کنند، فتنه‌گر و وابسته به آمریکاخواند. رهبر حکومت اسلامی البته سرراست و مستقیم وارد این قضیه نشد. او برای بیان این مقصود، به توصیف "مکتب امام خمینی" متوسل شد و ضمن تعریف و تمجید از "پیشرفت‌ها" و "اقتدار" جمهوری اسلامی به عنوان "نمره فکر بدیع" خمینی که یک "نظم مدنی - سیاسی" را پایه‌ریزی کرده است و به سبک یک آخوند زبردست، در لابلای انبوهی از موضوعات، به طرح موضوع اصلی پرداخت. او در توضیح "نظم مدنی - سیاسی" میراث خمینی به دو پایه اصلی این نظم اشاره کرد و چنین گفت:

"یکی از پایه‌های اصلی این نظم، شریعت اسلامی‌ست که روح و جوهره جمهوری اسلامی‌ست و دوم سپردن کارها بدست مردم از طریق مردم‌سالاری و انتخابات".

صرف نظر از بی‌معنا بودن انتخابات و مردم‌سالاری در حکومت اسلامی که این‌جا مورد بحث ما نیست، اما ولی‌فقیه که خود نیز به باور این دعوی در نزد منتقدین سیاست‌های روحانی باور ندارد، در ادامه سخنان خود به این نیروها چنین اطمینان می‌دهد که خمینی نیز به انتخابات و مردم‌سالاری باور داشت و آن را "نه از فرهنگ غرب و مخلوط کردن آن با تفکر اسلامی، بلکه از متن شریعت اسلامی اتخاذ نموده است".

اما این بحث‌ها برای چیست؟ خامنه‌ای از چه رو اکنون بر سر قبر خمینی بحث انتخابات و مردم‌سالاری را به میان می‌کشد؟ او در ادامه صحبت‌های خود، به این پرسش، البته باز هم با توسل به "مکتب امام" پاسخ می‌دهد و می‌گوید: "در مکتب امام هیچ قدرت و غلبه‌ای که با اعمال زور و سلاح حاصل شود مورد قبول نیست، البته قدرت و اقتدار ناشی از انتخاب مردم، محترم و پذیرفته شده‌است و هیچ‌کس نباید در مقابل آن سینه سپر کند که اگر کرد، این کار او فتنه است." (تاکیدها از ماست)

از همین یک جمله می‌توان به یکی از محورهای بسیار مهم سخنان خامنه‌ای و هدف اصلی وی از آن همه مقدمه چینی بی‌پرد. او اکنون تمام دار و دسته‌های درون نظام را که به تاسی از روش‌ها یا ایده‌های خمینی، سیاست‌های روحانی و عقب‌نشینی در سیاست خارجی را زیر سوال می‌برند، مستقیماً مورد خطاب قرار داد و به آنان هشدار داد که همه آن‌ها باید اقتدار دولت روحانی

در صفحه ۲

روز جهانی علیه کار کودک و

میلیون‌ها کودک کار در ایران

در صفحه ۴

سریع‌تر، ارزان‌تر، سودآورتر، به قیمت جان کارگر

سالانه در جهان ده‌ها میلیون کارگر قربانی حوادثی می‌شوند که منجر به مرگ، نقص عضو یا از کار افتادگی آنان می‌شود. میزان بروز حوادث کاری در کشورهای مختلف و در مشاغل گوناگون بسیار متفاوت است. طبق اطلاعات موجود، در اغلب کشورهای حادثه‌ناشی از کار به طور کامل ثبت نمی‌شوند. بنابراین آمار رسمی همواره کمتر از آمار واقعی است. به طور مثال در سال ۲۰۰۴، در تحقیقی روشن شد که ۳۳ تا ۶۹ درصد حوادث کاری در آمریکا گزارش نشده‌اند.

در صفحه ۶

زنان و کار در ایران (قسمت چهارم)

نتایج اجتماعی رانده شدن زنان از بازار کار:

همان‌گونه که در بخش‌های گذشته دیدیم، تنها بخش کوچکی از زنان (حدود ۳ میلیون) شاغل محسوب می‌شوند و همچنین دیدیم که همین بخش نیز با مشکلات عدیده‌ای روبرو هستند. اما مشکلات بخش بزرگ زنان که به کار نیاز دارند اما فاقد کار هستند، چگونه است و بیکاری و عدم استقلال مالی برای این بخش بزرگ از زنان چه نتایج اجتماعی در بر دارد؟ همچنین نتایج

در صفحه ۸

یادداشت‌های سیاسی

غول خصوصی سازی و فاجعه
بیکار شدن کارگران ۱۲

فصل گرما و اعتراف به شکست
سیاست حجاب اجباری ۱۰

خلاصه ای از

اطلاعه‌های سازمان ۷

اولتیماتوم خامنه‌ای برای عبور از برزخ

را که با "انتخاب مردم" سرکار آمده است محترم شمرده و بپذیرند. او گفت هیچ‌کس حق ندارد باین دولت و سیاست‌های آن به مخالفت برخیزد و هرکس چنین کند، او فتنه‌گر است!

یکی از بدترین و سخت‌ترین اتهاماتی که تاکنون برای مقابله و مرعوب ساختن معترضین و منتقدین درونی نظام، از سوی خامنه‌ای و دستگاه‌های زیر نظر وی عنوان شده، همین اتهام "فتنه" است. خامنه‌ای که زمانی با انتساب همین اتهام، عناصر اصلی جناح رقیب خود مانند رفسنجانی، کروبی و موسوی را از سر راه برداشته بود تا افراد وابسته به جناح خویش را حمایت و تقویت کند، اکنون اما کارش به جایی رسیده است که هر جنبنده‌ی ولو نوب در ولایت‌فقیه‌ی را که با سیاست‌های جاری مورد تایید و حمایت وی به مخالفت برخیزد، او را نیز در زمره "اصحاب فتنه" قرار می‌دهد.

هشدار جدی به هر آن‌کس که بخواهد در مقابل دولت و سیاست‌های آن سینه سپر کند، تنها یکی از محورهای مهم سخنان خامنه‌ای بود. رهبر حکومت اسلامی بعد از این تهدید آشکار و تنبیه سخت کسانی که بخواهند در برابر دولت روحانی و پیش‌برد سیاست‌های مورد تایید خامنه‌ای مانع تراشی کنند، به "چالش بیرونی" که جمهوری اسلامی با آن روبروست اشاره کرد. او در جریان توضیح این "چالش بیرونی" بود که پیشاپیش هرگونه اعتراض و تجمع خیابانی ولو از سوی معترضین درون نظام را، کار آمریکا و نیروهای وابسته به آن دانسته و در نتیجه جواز سرکوب خشن آن را نیز صادر کرد.

خامنه‌ای چنین ادعا کرد که جمهوری اسلامی جزو کشورهاییست که زیر بار زور آمریکا نمی‌رود. او سپس در توضیح سیاست دولت آمریکا گفت سیاست آمریکا در قبال کشورهای "نافرمان و مقاوم" که به آمریکا "باج" نمی‌دهند، استفاده از همه‌گونه امکانات برای ضربه‌زدن و از پا آوردن آنهاست.

این‌که جمهوری اسلامی به آمریکا "باج" می‌دهد یا نه، این‌جا مورد بحث ما نیست. بایک مراجعه ساده به توافقات ژنو، این ادعا را بهتر می‌توان محک زد. خامنه‌ای گرچه گفت، حمله نظامی در اولویت برنامه‌های آمریکا نیست، اما تصریح کرد که یکی از "ارامبردهای مهم" آمریکا در قبال این کشورها، "سامان دادن کودتا یا **کشاندن مردم به خیابان‌ها** با استفاده از عناصر وابسته به خود است".

پس تا این‌جا بحث خامنه‌ای پیرامون "چالش بیرونی"، منتقدین یا مخالفین دولت و سیاست‌های آن باید این را دریابند که نیابستی پای‌شان به خیابان‌ها و اعتراضات خیابانی کشانده شود!

گرچه پیام و قصد خامنه‌ای از بازکردن این "چالش بیرونی"، برای نیروهای منتقد یا مخالف دولت روحانی روشن است و اما در ادامه، به این پیام صراحت بیشتری می‌دهد و می‌گوید: "هر دولتی در هر کشوری با رای مردم روی کار بیاید، حتما اقلیتی که به آن دولت رای نداده‌اند با او مخالفند، آمریکا از همین مساله استفاده می‌کند و با تحریک **عناصر اصلی مخالفین، بخشی از مردم را به خیابان‌ها می‌کشانند**".

گرچه خامنه‌ای به نمونه‌ای از این رفتار آمریکا

در بخشی از اروپا اشاره می‌کند، اما مراد اصلی وی از تمام این بحث‌ها، تهدید کسانیست که بخواهند در اعتراض به سیاست‌های دولت وارد خیابان شوند و یا تجمع و اعتراضی را در این رابطه سازمان دهند. این واقعیت اکنون بر همگان آشکار شده‌است که مجموعه‌ای از شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فشارهای خارجی، جمهوری اسلامی را وادار به عقب‌نشینی در زمینه مسائل هسته‌ای و پذیرش "توافق‌نامه" ژنو ساخت. در واقع مجموعه شرایطی که حفظ نظام و بقاء آن را با خطر جدی مواجه ساخته بود، رژیم را وادار به مذاکره و عقب‌نشینی نمود. دولت روحانی و نیز رهبر حکومت اسلامی پیش از آغاز مذاکرات این را می‌دانستند که عقب‌نشینی جمهوری اسلامی تنها به دادن امتیازات در مسائل هسته‌ای خلاصه نخواهد شد. با این‌همه رهبر حکومت اسلامی خود را آماده کرده بود که این مسیر را تا پایان خط طی کند. خامنه‌ای اما می‌دانست که بسیاری از گروه‌ها و محافل و طرفداران وی، نسبت به اتخاذ چنین سیاستی، موضع اعتراضی خواهند گرفت و به سهولت آن را نخواهند پذیرفت.

درست به همین دلیل بود که سیاست تسلیم و سازش، از همان آغاز "نرمش قهرمانانه" نام گرفت. با این همه مسیری که خامنه‌ای به ناگزیر برگزیده بود، بسیار سخت و ناهموار بود. گرچه از همان روز ۲۶ شهریور ۹۲ که خامنه‌ای در جمع سران و فرماندهان سپاه، "نرمش قهرمانانه" یا مذاکره، عقب‌نشینی و سازش با آمریکا را پیش کشید، او در واقع تسلیم را پذیرفته بود، اما او به دلیل موانع داخلی نمی‌توانست سراسر است و فوری دست‌ها را به علامت تسلیم بالا ببرد. از این‌روست که سیاست خارجی روحانی در زمینه مسائل هسته‌ای و عقب‌نشینی‌های هیات مذاکره‌کننده که مورد توافق وی بود، با مثنی به اصطلاح انتقاد و لفاظی‌های توپهلو همراه می‌شود. هرچند در مجموعه اظهارنظرهای خامنه‌ای پیرامون سیاست‌های خارجی دولت روحانی جنبه تلایدمیز آن همواره بسیار قوی‌تر و پررنگ‌تر بوده است، اما جنبه به ظاهر انتقادی آن همواره وسیله‌ای در دست معترضین و یا منتقدین درونی نظام بوده است تا انتقادات تندی را در مورد این سیاست‌ها مطرح کنند و آن را حتما خلاف روح "نرمش قهرمانانه" و برخی آن را خلاف راه و "مکتب خمینی" بخوانند. هرچند همین‌که مذاکره‌ای صورت می‌گرفت موجی از حملات علیه روحانی و سیاست خارجی آن آغاز می‌شد. پایان بدون نتیجه دور چهارم مذاکرات اتمی در وین، گویای استمرار تلاش‌های طرف مقابل برای تحمیل عقب‌نشینی‌های بیشتر بر جمهوری اسلامی بود. دولت آمریکا و متحدان اروپایی آن با تحمیل هزینه‌ی سخت بر جمهوری اسلامی، موقعیت را برای کسب امتیازات هرچه بیشتر مناسب یافته و برای آن تلاش می‌کنند. این تلاش‌ها و نرمش دولت روحانی، اعتراضات و انتقادات گسترده‌ای را در میان رقیبای جناح روحانی در پی داشت. نه حمایت‌های مکرر خامنه‌ای از روحانی و تبم مذاکره‌کننده، نه تهدیدها و هشدارهای پی در پی نزدیکان و مشاوران وی علیه اعتراض‌کنندگان و منتقدین، نه فقط نتوانست از دامنه مخالفت‌ها و انتقادات بکاهد، بلکه چالش‌های درونی رژیم را نیز دامن زد. خامنه‌ای که خواسته بود قبح و اداگی و سازش با "شیطان بزرگ" را در پس

"نرمش قهرمانانه" پنهان کند، توفیقی نیافت. بیش‌از پیش مشخص شد که جمهوری اسلامی امتیازات بیشتری به آمریکا و سایر کشورهای ۱+۵ داده است و باید بدهد، بدون آن‌که امتیازات قابل توجهی گرفته باشد. مخالفت‌ها و انتقادات رقیبای دولت روحانی فزونی گرفته از حد رسانه‌ها فراتر رفت و در شکل پخش شب‌نامه، اجتماعات اعتراضی و تظاهرات خیابانی نیز بروز یافت. در چنین فضاییست که "حجاب" و "بهشت" و "آخرت" و موضوعات مشابه آن وسیله تشدید بیش از پیش کشمکش‌های درونی می‌شود. یک "دین‌دار" می‌خواست مردم را به ضرب شلاق به بهشت بفرستد، آن یکی وی را بی‌اطلاع از دین خواند. آخوند مصباح یزدی، حسن روحانی را "عمامه بهسر" انگلیسی خواند و آخوند بیات زنجانی، امثال مصباح یزدی را "خوش‌نشین"‌های دوران انقلاب نامید که با خمینی و انقلاب همراه نبوده‌اند. در پس تمام این جنجال‌ها و دعوای، موضوع مهم‌تر و اقتصادی‌ست، دعوا بر سر قدرت و جابجایی آن میان جناح‌های حکومتی است و از این مهم‌تر دعوا در اساس بر سر بقاء و نبود حکومت اسلامیست!

بیست و پنجمین سال‌مرگ خمینی اما بهترین فرصتی بود که خامنه‌ای بر این مخالفت‌خوانی‌ها نقطه پایان بگذارد و رژیم را از برزخ موجود عبور دهد. بدین منظور او می‌بایستی بر سیاستی که اجرای آن برعهده دارونده روحانی نهاده شده و قرار است این سیاست رژیم را از بن‌بست‌های موجود رها ساخته و وسیله نجات نظام باشد، تاکید ورزد و به آن قطعیت بیشتری بخشد!

جمهوری اسلامی خود را آماده کرده است تا در نور پنجم مذاکرات که در اواخر خرداد برگزار می‌شود، امتیازات بیشتری بدهد و به برخی خواسته‌های دیگر کشورهای ۱+۵ کردن نهد. درخواست مذاکره مستقیم و علنی دو جانبه نمایندگان جمهوری اسلامی با نمایندگان دولت آمریکا که زمانی نه چندان دور تابو به حساب می‌آمد، در روزهای ۱۹ و ۲۰ خرداد نیز گویای همین واقعیت است. از این روست که رهبر حکومت اسلامی، پیشاپیش به همه منتقدین و مخالفین این سیاست‌ها، هشدار و اولتیماتوم می‌دهد که نباید با سیاست‌های خارجی دولت روحانی مخالفت و در برابر آن "سینه سپر" کنند که اگر چنین کنند، کار آن‌ها "فتنه" است و جرم‌اش اشد مجازات! خامنه‌ای گزینیه دیگری ندارد جز آن‌که پروسه‌ای را که آغاز نموده و راهی را که در آن گام نهاده تا انتها ادامه دهد. این‌که اما این سیاست و ادامه راه تا انتها، چه عواقب و معضلاتی در عرصه مسائل داخلی رژیم به‌بار خواهد آورد، بعدا بهتر و دقیق‌تر مشخص خواهد شد. نکته‌ای که اما از هم اکنون معلوم و مشخص است این است که، با ادامه سیاست سازش و عقب‌نشینی، کشمکش و اختلاف درونی باندهای حکومتی فوق‌العاده تشدید خواهد شد و کل نظام را با برزخ بزرگ‌تری روبرو خواهد ساخت. حفظ نظام جمهوری اسلامی به هر قیمت، مهمترین مسأله و مشغله خامنه‌ای است. در همین راستا تمام تلاش خامنه‌ای این بوده که با تئوریزه نمودن سیاست سازش و تسلیم، دیوار تحریم‌ها را از سر راه جمهوری اسلامی بردارد و این معضل بزرگ را حل کند. خامنه‌ای اما شاید نمی‌دانست که درست در لحظه‌ای که به تخریب این دیوار آغاز می‌نمود، اومعضل بزرگ‌تر و دیواربلندتری را بنا می‌ساخت.

یک سال پس از "انتخابات ریاست جمهوری"

به سال گذشته همچنان بالای ۳۰ درصد (۳۰/۳) بوده و این تازه آمار رسمی می‌باشد که بی‌شک بسیار پایین‌تر از آمارهای واقعی است.

سایه‌ی شوم بیکاری نیز همچنان بر بالای سر کارگران و زحمتکشان قرار دارد. وعده‌ی روحانی برای راه‌اندازی تولید و این که تنها با "تزیق ۳۴ هزار میلیارد تومان ۴۹۹ هزار شغل ایجاد می‌کنیم" در حد شعار باقی ماند. کارگران بسیاری بار دیگر در صف اخراج قرار گرفتند و هیچ رونقی در اقتصاد ایجاد نشد، کارخانه‌های نیمه فعال و غیرفعال به‌همان صورت باقی ماندند و کارگران‌شان بدون دستمزد و گرسنه همچنان آواره.

روحانی که گفته بود: "من علاقه‌ای ندارم برای پیروزی در انتخابات جشن بگیرم بل‌که دوست دارم زمانی که غمی بر چهره کارگر ندیدم جشن بگیرم"، تداوم حکومت اسلامی را بر شانه‌های خم‌شده‌ی کارگران در زیر بار فقر جشن گرفت و با تکان‌دادن "کلید" بر فقر بیشتر و دردناک‌تر آن‌ها خندید. او فراموش کرد که گفته بود: "در صورت انتخاب به سمت ریاست جمهوری، در دولت آینده حداقل حقوق کارگران را طبق قانون به‌اندازه‌ی تورم افزایش خواهیم داد". نه تنها دستمزد کارگران براساس همان تورم رسمی که نیمی از تورم واقعی بود، افزایش نیافت که عوامل او از وزیر کار گرفته تا نوجه‌های سرمایه در "خانه کارگر" که همگی همپاله‌های وزیر کار او بوده و هستند، به اشکال گوناگون تلاش کردند تا مانع افزایش دستمزد کارگران به بهانه‌های متفاوت گردند.

روحانی فاز دوم هدفمندی بارانه‌ها را که دولت احمدی‌نژاد جرات اجرا کردن آن را از ترس واکنش مردم نداشت، با "کلید" خود به مرحله‌ی اجرا درآورد و به‌جای جبران تورم و هزینه‌های ناشی از این طرح بر دوش کارگران و زحمتکشان، با شامورتی‌بازی از آن‌ها خواست که از همان یارانه‌ی نقدی نیز انصراف دهند. او که وعده داده بود "امنیت غذایی" را با "توزیع سبب کالایی" تامین خواهد کرد، به یکبار توزیع ناقص آن با کالاهایی ناچیز بسنده کرد، و این کار تنها از جنبه‌ی تبلیغ‌اش برای او مهم بود، چرا که احمدی‌نژاد هم یک‌سال قبل‌تر و پیش از سال نو، سبب غذایی را بین مردم توزیع کرده بود.

او که گفته بود: "دولت تدبیر و امید به‌دنبال این است که آن چنان مردم را از درآمد سرشار کند که اصلاً به یارانه ۴۵ هزار تومانی نیازی نداشته باشند". کاسه گدایی برداشت و دست نیاز به مردم برای پس گرفتن یارانه ۴۵ هزار تومانی دراز کرد. او نه تنها مردم را از درآمد سرشار نکرد که با ممانعت از افزایش دستمزدها به میزان تورم و در واقع کاهش واقعی دستمزدها، آن‌ها را به فقری بیشتر محکوم کرد.

اما این تنها وعده‌های اقتصادی روحانی نبود که توخالی از آب درآمد. وعده‌های او در رابطه با آزادی‌های سیاسی، حقوق اقلیت‌های ملی، زنان و دانشجویان نیز سرابی بیش نبودند.

در طول سال گذشته زندانیان بیشتری اعدام شدند. در میان اعدام شدگان حدود ۳۰ نفر از آن‌ها دارای اتهامات سیاسی بودند که در تهران، خوزستان، کردستان و بلوچستان اعدام شدند. آزادی‌های سیاسی همچنان در سطح شعار باقی

ماند، حتی چندین روزنامه و مجله‌ی خودی نیز تعطیل شدند. در حالی که روحانی روز ۱۸ دی و در دیدار با گروهی "هنرمند و نویسنده" گفته بود: "هنرمند امنیت کشور را به مخاطره نمی‌اندازد. به هنر و هنرمند اعتماد کنیم، نگاه امنیتی به هنر بزرگترین اشتباه امنیتی است"، ماموران وزارت اطلاعات او، مانع از برگزاری جلسه مشورتی ماهانه کانون نویسندگان در روز ۲۴ دی آن‌هم در منزل یکی از اعضای کانون شدند.

روحانی که حمایت از تشکلات مدنی را مطرح می‌کرد، با هر گونه تلاش کارگران برای ایجاد تشکل مستقل مقابله کرد و به سرکوب تشکلات موجود - کارگری و فعالین کارگری ادامه داد. او به‌مانند پیشینیان خود با حمایت از تشکل دست ساز و قلابی حکومت (خانه کارگر)، تلاش کرد تا آن‌ها را به‌عنوان نمایندگان کارگران ایران جا بزند. همچنین واکنش دولت روحانی به اعتراضات و اعتراضات کارگران برای خواست‌های صنفی خود، اخراج نمایندگان‌شان بود. تلاش کارگران ایران برای برگزاری اول ماه مه نیز با ممنوعیت برگزاری مراسم و دستگیری کارگران به‌پایان رسید.

در طول این سال نه تنها کارگران زندانی آزاد نشدند که بر تعداد آن‌ها نیز افزوده شد. همچنین وعده‌ی روحانی برای آزادی زندانیان سیاسی، دروغ از آب درآمد، به‌غیر از چند مورد، حتی زندانیان اصلاح‌طلب نیز تنها با پایان حکم‌شان آزاد شدند. اما در عوض تعداد بیشتری بویژه از میان کارگران و دانشجویان دستگیر و به زندان افتادند.

برخلاف وعده‌های روحانی نه تنها از فضای امنیتی کاسته نشد که شاخک‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم با فعال‌تر شدن تلاش کردند تا هرگونه تحرکی برای اعتراض را قبل از این که به فریادی تبدیل شود، در نطفه خفه کنند.

وعده‌های "شیرین" روحانی در مورد حقوق اقلیت‌های ملی و زنان نیز تنها در حد حرف و وعده‌های انتخاباتی که هدفی جز به پای صندوق کشاندن آن‌ها نداشت، باقی ماند. روحانی که گفته بود: "در پنج سال گذشته، ۲۳ درصد از حضور زنان شاغل کاسته شده است"، "تبعیض برای زنان ما قابل قبول نیست" و "دولت آینده، دولتی‌ست که فرصت برابری برای زنان و مردان ایجاد می‌کند"، در طول یک‌سال هیچ قدمی در راستای شعارهای‌اش برنداشت. عدم اشتغال و نابرابری جنسیتی نه تنها تداوم یافت که با ابلاغ سیاست‌های جمعیتی از سوی خامنه‌ای و سپس خود روحانی، بر نابرابری جنسیتی تاکید گردید و نشان داده شد که حکومتی که نتوانسته است برای زنان کار و اشتغال ایجاد کند، تلاش دارد زنان را بیش از گذشته خانه‌نشین کند. روحانی نشان داد که تا وقتی حکومت اسلامی برقرار است، در بر روی زنان بر روی همان پاشنه خواهد چرخید.

او که گفته بود: "در کجای قانون اساسی مجوز تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها و محروم کردن زنان از برخی از رشته‌ها عنوان شده است"، هیچ قدمی برای برداشتن تفکیک جنسیتی برنداشت و اگر راه پیشینیان خود در گسترش تفکیک جنسیتی را ادامه نداد تنها و تنها از ترس

واکنش دانشجویان و فروریختن زود هنگام برخی از توهمات بود. توهماتی که او برای چانه‌زنی‌های‌اش در برابر رقبا به آن نیاز داشته و همچنان دارد.

روحانی که از تغییر نگاه امنیتی به اقلیت‌های ملی سخن گفته و "واگذاری امور اجرایی محلی به آن‌ها و نیز استفاده از زبان مادری و تدریس این زبان‌ها در مدارس و حتی دانشگاه‌ها" را وعده داده بود، در عمل به انتصاب یک "دستیار ویژه" برای ادامه‌ی توهم‌پرانی بسنده کرد و بقیه را به فراموشی سپرد.

تنها وعده‌ای را که روحانی اما به‌طور جدی پیگیری کرد، رفع تحریم‌ها و بن‌بست در سیاست خارجی بود. آن هم از آن رو که رفع تحریم‌ها و بن‌بست در سیاست خارجی بیش از آن که مساله کارگران و زحمتکشان باشد، در درجه اول مساله طبقه سرمایه‌دار و حاکمان سیاسی بود. تحریم‌ها دولت را از منابع سرشار نفت (که هیچ‌وقت تأثیری در زندگی و رفاه کارگران و زحمتکشان نداشت)، تا حدودی محروم کرده بود و سرمایه‌داران و خردبوروژوازی مرفه نیز از وضع تحریم‌ها و موانع و محدودیت‌های ناشی از آن ناراضی بودند. برای همین نیز دولت روحانی تمام تلاش خود را از همان ابتدا برای سازش با کشورهای امپریالیستی بر سر مسائل هسته‌ای آغاز کرد. اگرچه حل قطعی تضادهای و اختلافات حکومت اسلامی با امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی با موانع جدی و متعددی روبروست، اما این که دولت روحانی توانست تا این‌جا از تشدید تحریم‌ها جلوگیری، بزرگترین موفقیت دولت روحانی بود و برای همین است که حکومت اسلامی به روحانی برای این کارش بسیار میبویست. اگرچه برخی از جریان‌های حاکمیت همچون "جبهه پایداری" می‌نالند اما واقعیت این است که خامنه‌ای به‌خوبی ارزش کار روحانی را می‌داند.

درست است که معضلات جمهوری اسلامی پایانی ندارد و باز درست است که وضعیت اقتصادی و وضعیت معیشتی کارگران و زحمتکشان بدتر از گذشته شده است، اما تداوم راهی که دولت احمدی‌نژاد میرفت به فروپاشی کامل می‌انجامید و دولت روحانی توانست تاخیری در این فروپاشی ایجاد کند. و البته که روحانی نیز خود میبویست سرکوب تمام عیار است که در دوران یک‌سال اخیر نیز تداوم یافت. سرکوبی که از جمله موانع مهم شکل‌یابی یک آلترناتیو انقلابی، تشکل‌یابی کارگران و زحمتکشان و در نهایت یک برآمد توده‌ای بوده است.

اگرچه در طول یک سال گذشته بخشی از توهمات نسبت به دولت روحانی فرو ریخت و مردم با گوش نکردن به خواست دولت در مورد انصراف از یارانه‌ی نقدی این را در عمل نشان دادند، اما تا زمانی که یک آلترناتیو انقلابی شکل نگیرد، تا زمانی که توده‌ها به‌صورت متفرق بوده و حاکمیت و طبقات بالای جامعه بتوانند با استفاده از ابزارهایی که دارا هستند، افکار عمومی را شکل داده و در مقاطعی همچون "انتخابات" بر رفتار توده‌ها تأثیر بگذارند، این روال ادامه خواهد یافت و همواره مردمانی هستند که دچار توهم شده و به امید ایجاد روزنه‌ای، به دنبال انتخاب از میان "بد و بدتر" خواهند رفت. همان‌طور که در انتخابات سال ۷۶ و ۸۰ به خاتمی رای دادند، پس از آن به احمدی‌نژاد و سپس به روحانی.

روز جهانی علیه کار کودک و میلیون‌ها کودک کار در ایران

سازمان جهانی کار، در سال ۲۰۰۲، ۱۲ ژوئن ۲۲ خرداد را روز جهانی علیه کار کودک اعلام نمود و خواستار تلاشی بین‌المللی برای پایان دادن به کار کودکان در سراسر جهان شد. بر طبق آخرین برآوردهای این سازمان در اواخر سال گذشته، تعداد کودکان کار، در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳، یک‌سوم کاهش یافت و از ۲۴۰ میلیون به ۱۷۱ میلیون رسید.

این ادعا، البته با واقعیت اوضاع اقتصادی - اجتماعی جهان همخوانی ندارد و به‌نوعی اغراق در کاهش کودکان کار برای بزرگ کردن چهره نظام سرمایه‌داری و سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی بورژوازی بین‌المللی و نهادهای وابسته به آن است.

باطل بودن این ادعای سازمان بین‌المللی کار، از همین گفتار آشکار است که مدعی است، بیشترین پیشرفت در کاهش تعداد کودکان کار در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ رخ داد که ۴۷ میلیون از تعداد کودکان کار کاسته شد. اگر چنین اتفاقی رخ داده باشد، لازمه‌اش این است که در طول این مدت، اقتصاد جهان سرمایه‌داری در رونق به سر برده و شرایط معیشتی کارگران چنان بهبودیافته باشد که نیازی به کار فرزندان گروهی از کارگران در کشورهای مختلف نباشد و در همان حال، درآمد و وضعیت مالی دولت‌های سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده‌تر، هم به نحوی بهبودیافته باشد که لااقل مخارج تحصیلات این کودکان را فراهم کرده باشند. در واقعیت اما در همین سال‌هاست که جهان سرمایه‌داری با بزرگترین بحران چند دهه‌ی گذشته روبه‌رو بوده، سیاست بورژوازی و دولت‌ها نیز تحمیل بار این بحران بر دوش کارگران از طریق کاهش دستمزدها، افزایش بیکاری، محدودتر ساختن حقوق و مزایای تأمین اجتماعی، ریاضت اقتصادی و غیره بوده است. پیش‌ازاین بحران، در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، به‌ندرت می‌شد کودکانی زیر سن تحصیل را مشغول به کار دید، اما امروز حتی در مرفه‌ترین آن‌ها می‌توان به‌راحتی در بخش خدمات، کودکان کار ۱۵ و ۱۶ ساله را دید که در حین تحصیل کار هم می‌کنند، به‌این‌علت که درآمد پدر و مادرشان کاهش‌یافته، یا بیکار شده‌اند و درعین‌حال حمایت‌های اجتماعی دولتی نیز از کودکان کاهش‌یافته است. البته وضع در این کشورها به‌هیچ‌وجه حتی با کشورهای از نمونه یونان، اسپانیا، کشورهای اروپای شرقی قابل‌مقایسه نیست تا چه رسد به دیگر کشورهای جهان که یک نمونه آن‌هم ایران است.

در ایران، در همین فاصله‌ای که سازمان جهانی کار به آن می‌پردازد، نه‌فقط کاهشی ولو اندک در تعداد کودکان کار رخ نداد، بلکه بالعکس به دو تا سه برابر افزایش یافت. این افزایش به حدی است که گویا آمار کودکان کار نیز، جزء اسرار دولتی شده است. نتایج سرشماری سال ۱۳۹۰ کلامی در این مورد نمی‌گوید، و حال آن‌که بر طبق نتایج سرشماری سال ۱۳۸۵ اعلام شد که تعداد کودکان کار یک‌میلیون و هفت‌صد هزار نفر

است. از سال ۱۳۸۵ تا به امروز چه اتفاقی در ایران رخ داده است؟

کسی نیست که انکار کند در طول این سال‌ها در نتیجه سیاست‌های اقتصادی دولت، تشدید بحران اقتصادی و نیز تحریم‌های اقتصادی، وضعیت معیشتی کارگران و زحمتکشان، لحظه‌به‌لحظه وخیم‌تر شده است. فقر ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفته است. شکاف فقر و ثروت چنان عمق و وسعتی یافته که در طول چندین دهه گذشته نمونه آن را نمی‌توان یافت. تحت چنین شرایطی است که پدیده کودکان کار، ابعاد چندمیلیونی به خود گرفته است. مقامات و ارگان‌های دولتی اکنون دیگر مطلقاً از تعداد کودکان کار سخنی نمی‌گویند، حتی وزیر کار روحانی که گویا باید لااقل یک رقم تقریبی را اعلام کند، در پاسخ خبرنگارانی که می‌پرسند، دولت چه برنامه‌ریزی برای کودکان کار و خیابان دارد، می‌گوید مشکل این است که آمار دقیقی در دست نیست.

اما گاه پیش می‌آید که مقامات و ارگان‌های دولتی، تعداد کودکانی را که در مراحل مختلف سن تحصیل از تحصیل بازمانده‌اند اعلام می‌کنند که از طریق آن می‌توان سرنخی برای افزایش تعداد کودکان کار یافت. دو سال پیش، مرکز پژوهش‌های مجلس، کودکان بازمانده از تحصیل بین شش تا هفده سال را ۳ میلیون و دویست هزار اعلام نمود و پس‌از آن معاون آموزش ابتدایی وزیر آموزش و پرورش رقم نزدیک به ۶ میلیون را اعلام کرد.

این کودکان بازمانده از تحصیل کجا هستند و چه می‌کنند؟ پوشیده نیست که این‌ها همان کودکانی هستند که در نتیجه‌ی فقر و فلاکت خانواده‌های کارگر و زحمتکش، برای تأمین معاش و کمک به خانواده خود، تحصیل را رها کرده و مشغول به کار شده‌اند. حتی اگر بخش کوچکی از آن‌ها، دختر بچه‌هایی باشند که خانه‌شین شده‌اند، همین کار را به اشکال مختلف در خانه انجام می‌دهند. علاوه بر این، باید صدها هزار کودک دیگر را به این آمار افزود که در نتیجه سیاست دولت مبنی بر منع مهاجرین از ادامه تحصیل، اساساً امکان تحصیل را ندارند. گروه کثیری از این کودکان که حاصل ازدواج زنان ایرانی با مهاجرین افغانی و عراقی‌اند و یا ازدواج‌های موقت، به‌کلی فاقد شناسنامه‌اند. آمار رسمی از وجود لااقل ۳۳ هزار کودک بدون شناسنامه فقط در استان خراسان رضوی خبر می‌دهند. مدیرکل اتباع خارجی استانداری تهران هم از ۱۰۰ هزار کودک بدون شناسنامه در تهران سخن می‌گوید. بر طبق برآوردهای غیررسمی، تعداد کودکان بدون شناسنامه بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر است. این کودکان بدون شناسنامه نیز بخش دیگری از جمعیت چندمیلیونی کودکان کار را تشکیل می‌دهند. آمار رسمی کودکان بازمانده از تحصیل، به‌اضافه کودکان بدون شناسنامه، تقریباً با آمار کودکان کار تطبیق می‌کند.

در اواخر سال ۹۲ سمیناری در دانشگاه شریف توسط یکی از به‌اصطلاح NGO های مورد تأیید رژیم که از تسهیلات و امکانات دولتی نیز برای دسترسی به کودکان کار برخوردار است، برگزار شد. دبیر سمینار تخصصی کودکان کار گفت: "بررسی‌های به‌عمل‌آمده مشخص می‌سازد که سازمان‌های رسمی به‌طور دقیق، آمار

کودکان کار را اعلام نکرده و به بیان تخمینی حدود دو میلیون کودک اکتفا کرده‌اند. اما آمارهای غیررسمی حکایت از ۷ میلیون کودک کار در کشور دارد که نیمی از این جمعیت مربوط به کودکان اتباع کشورهای همسایه هستند که در ایران مشغول به کارند.

متوسط سنی کودکان کار در این سمینار بین ۱۰ تا ۱۵ سال اعلام شد، گرچه حتی کودکان ۵ ساله نیز در میان این کودکان کار وجود دارند. بر طبق گزارش خبرگزاری‌های دولتی، بیشترین تعداد کودکان کار در تهران با ۱۴ درصد، بلوچستان و خراسان ۹/۶ درصد، خوزستان ۴/۶ درصد، هرمزگان ۸/۵ درصد و قم ۷/۵ درصد قرار دارند. یک عضو اتاق بازرگانی ایران، ۸۵ درصد کودکان کار را ایرانی و بقیه را از سایر کشورها ذکر می‌کند.

اما این کودکان کار در چه رشته‌هایی مشغول به کارند؟

عموماً هنگامی‌که از کودک کار صحبت می‌شود، مطبوعات و دیگر رسانه‌های رژیم، بر روی کودکان کار در خیابان‌ها و مراکز عمومی پررفت‌وآمد شهرهای بزرگ متمرکز می‌شوند. در واقعیت اما بخش اعظم کودکان کار در مراکز مشغول به‌کارند که دیده نمی‌شوند. در مناطق روستایی که اغلب نیز مدارسشان از سطح ابتدایی فراتر نمی‌رود، کودکان در کارگاه‌های قالی‌بافی و کشاورزی مشغول به‌کارند. در مناطق مرزی به همراه پدران خود کولبری می‌کنند. در شهرهای کوچک و بزرگ، در هرکجا که کارگاه‌های کوچک تولیدی وجود دارد که از هرگونه کنترلی مصون‌اند، به‌وفور کودکان کار یافت می‌شوند. در کورمپز خانه‌ها این کودکان به همراه پدر و مادر خود کار می‌کنند. در دهه‌ها کارگاه آجرپزی و شیشه‌گری اطراف شهرهای بزرگ، صدها کودک کار را می‌توان یافت. کارگاه‌های دیگری از نمونه بافندگی، خیاطی، وسایل چرمی، نجاری، آهن‌گری و غیره مملو از کودکان کارند. کودکان کار را در تعمیرگاه‌ها نیز می‌توان یافت. تعداد زیادی از کودکان کار در مغازه‌ها به‌عنوان پادو و شاگرد کار می‌کنند. خلاصه این‌که به‌جز مؤسسات بزرگ تولیدی و خدماتی، در تمام مؤسسات تولیدی و خدماتی کوچک، کودکان کار وسیعاً مشغول به‌کارند. این بخش از کودکان کار که معمولاً به چشم نمی‌آیند، اکثریت کودکان کار را تشکیل می‌دهند. بخش دیگر، کودکانی هستند که هم‌روزه در خیابان‌ها و دیگر مراکز و معابر عمومی دیده می‌شوند و به آن‌ها کودکان خیابان نیز گفته می‌شود. بیشترین تعداد این کودکان کار در شهرهای بزرگ از نمونه تهران، اصفهان، شیراز، مشهد متمرکزند، اما به‌ویژه در چند سال اخیر که بحران اقتصادی تشدید شده و وضعیت توده‌های مردم در سراسر ایران با وخامت بیشتری همراه است، تعداد این کودکان کار نیز کوچک‌ترین و عقب‌مانده‌ترین شهرها نیز به‌سرعت افزایش‌یافته است. در گزارشی که خبرگزاری مهر چند روز پیش از یاسوج انتشار داد، از "حجم انبوهی از کودکان کار در خیابان‌های کوچک یاسوج" بحث می‌شود و صدها کودکی که مشغول وزن کردن افراد، واکس زنی، "فروش دعا و بدلیجات و

روز جهانی علیه کار کودک و میلیون‌ها کودک کار در ایران

تکدی‌گری‌اند تا به قول خودشان نان حلال به خانه ببرند". کودکان کار خیابانی با فروش گل، آدامس، واکس زنی، فالگیری، تمیز کردن شیشه ماشین‌ها و ده‌ها کار دیگر از این نوع روز را به شب می‌رسانند. گروه‌هایی از این کودکان در مراکز نظیر جاده خاوران به زباله گردی و جمع‌آوری نان خشک، انواع پلاستیک و تفکیک ضایعات شهری مشغول‌اند که از نمونه خطرناکترین کارها برای کودکان در ایران است.

خبرگزاری مهر در گزارشی که پیش‌از این انتشار داده بود، از پژوهشی در مورد وضعیت کودکان کار خیابان خبر داد که بر طبق داده‌های آن ۹/۳۰ درصد این کودکان ۶ تا ۱۱ ساله و ۹ درصد زیر ۶ سال‌اند. همین گزارش می‌افزاید که ۷۵ درصد کودکان خیابان را برخلاف ادعای مقامات دولتی، کودکان ایرانی تشکیل می‌دهند.

آن بخش از کودکان کار که در کارگاه‌های تولیدی و مؤسسات خدماتی مشغول به‌کاراند، وحشیانه استثمار می‌شوند، اغلب درحالی‌که روزانه ۱۲ تا ۱۵ ساعت کار می‌کنند و نمونه‌های آن نیز از طریق برخی مطبوعات انتشار علنی نیز پیدا کرده است، دستمزد بسیار ناچیزی دریافت می‌کنند که در بهترین حالت ممکن است در ماه به ۲۰۰ یا ۳۰۰ هزار تومان برسد. اما اغلب از ۲۰۰ هزار تومان در ماه تجاوز نمی‌کند.

کودکان کار با بدترین نوع تحقیرها و فشار جسمی و روحی، حتا تنبیه بدنی، سوءاستفاده جنسی مواجه‌اند. بخشی از این کودکان به اعتیاد و فحشا نیز کشیده می‌شوند. اغلب دچار بیماری‌های متعدد هستند و تعدادی نیز به بیماری خطرناک ایدز مبتلا شده‌اند. این است وضعیت و سرنوشت میلیون‌ها تن از کودکان در ایرانی که درآمد سالانه‌اش فقط از نفت و گاز به ۱۴۰ میلیارد دلار می‌رسد، در کشوری که سرمایه‌دارانش ثروت‌های افسانه‌ای اندوخته‌اند و سوءاستفاده‌ها و دزدی‌های مقامات دولتی‌اش به مقیاس تریلیونی رسیده است.

این جمعیت ۶ تا ۷ میلیونی کودکان کار که سال‌به‌سال پیوسته بر تعداد آن‌ها افزوده شده است، قربانیان نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی هستند. جبرمخواران رنگارنگ حکومت اسلامی از استادان دانشگاه و روزنامه‌نگاران گرفته تا مقامات دولتی، در تحلیل علل رشد و گسترش پدیده کودکان کار به هر چه که فکر کنید اشاره می‌کنند، الا این‌که نظم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود مسبب پیدایش و رشد کودکان کار در ایران است. این نظمی است که ثروت، رفاه و خوشبختی را در یکسو، فقر، تباهی و بدبختی را در قطب دیگر انباشت می‌کند. به‌ویژه در طول چندین سال اخیر در نتیجه تشدید بحران اقتصادی، افزایش بیکاری، تورم و گرانی، کاهش مداوم دستمزد واقعی کارگران، فقر در جامعه ایران در ابعادی گسترش‌یافته که اکثریت بسیار بزرگ

مردم ایران قادر به تأمین حداقل معاش خود نیستند. نتولیرالیسم به‌عنوان سیاست اقتصادی دولت که همراه با تشدید خصوصی‌سازی‌ها و آزادسازی قیمت‌ها بوده است، شرایط زندگی توده‌های زحمتکش را بیش‌ازپیش وخیم کرده است. بخش بسیار بزرگی از کارگران و زحمتکشان قادر نیستند از طریق دستمزد و حقوق خود، زندگی‌شان را بگذرانند تا چه رسد به تأمین هزینه‌های تحصیل فرزندان خود.

بنابراین در جامعه‌ای که نه پدر و مادر و نه کودکان از حمایت اجتماعی دولت برخوردار نیستند، کودکان این خانواده‌ها، مدرسه و تحصیل را رها می‌کنند تا از طریق کار کردن کمک‌خرجی برای خانواده خود باشند. گفتگو‌هایی که حتا مطبوعات رژیم با این کودکان داشته‌اند، این واقعیت را به‌وضوح بازتاب می‌دهند. چند ماه پیش یکی از خبرگزاری‌های دولتی به نام تسنیم، گزارشی انتشار داد از شرایط زندگی وحشتناک گروهی از مردم ایران و فرزندان آن‌ها، از کپر نشینان قلعه سیمون یا قلعه هزار اردک که "نزدیک شهر آسمان‌خراش‌ها و خانه‌های چندمیلیاردی" ۱۵ خانوار با جمعیتی بیش از ۶۰ نفر، در نتیجه بیکاری از بلوچستان به این منطقه آمده، آلودگی‌هایی با چوب و حلی ساخته‌اند و همه در خدمت کارفرمایی روی مزرعه کار می‌کنند. ۲۵ تن کودکان این خانوارها ناگزیرند برای تأمین معاش به همراه پدر و مادرشان کار کنند. یکی از این کودکان می‌گوید چاره‌ای نیست باید کمک‌خرج خانواده بود. مادری می‌گوید: "بچه‌ها خرج تحصیل ندارند و نمی‌توانند به مدرسه بروند و سرزمین کار می‌کنند. دختر بچه ۱۰ ساله می‌گوید باید کارکنم تا بتوانم خرج عروسی برادرم را تأمین کنم. مادر دو دختر ۱۲ و ۱۳ ساله می‌گوید، ۶ فرزند داریم بدون شناسنامه این‌ها راهی جز کار کردن ندارند.

بنابراین، آنچه که سرمنشأ شکل‌گیری این جمعیت بزرگ کودکان کار است، فقر، بیکاری و گرسنگی است. در جنب این عامل باید به اعتیاد گسترده در میان مردم ایران اشاره کرد که جبرمخواران حکومت می‌کشند آن را به عامل عمده و اصلی تبدیل کنند. نقش این عامل فرعی است. بخش کوچکی از کودکان کار، به‌ویژه کودکانی که در خیابان‌ها و مراکز عمومی شهرها کار می‌کنند، پدر یا مادر معتاد دارند. این عامل نیز تا جایی که تأثیرگذار است، مسبب آن نظم اقتصادی - اجتماعی و نظام سیاسی حاکم بر ایران است. بیکاری، فقر و بی‌آیندگی، اعتیاد در پی دارد. نقش سودآور اشاعه مواد مخدر برای سرمایه‌داران و کارگزاران دولتی و حتا نقش سیاسی آن را برای کل نظام سیاسی حاکم نیز نباید از نظر دور داشت. عامل دیگری که در مطبوعات رژیم به آن اشاره می‌شود، از هپاتیت‌زدگی خانواده‌های کودکان بی‌سرپرست و مادران سرپرست خانواده است. در اینجا نیز نقش رژیم سیاسی حاکم، یعنی جمهوری اسلامی برجسته است. اگر سیستم ارتجاعی ازدواج‌های اجباری - اسلامی، نمی‌بود، اگر زنان در انتخاب شریک زندگی خود آزاد می‌بودند، اگر یک سیستم تأمین اجتماعی کامل و همه‌جانبه وجود می‌داشت، نقش تأثیرگذار این عامل از بین رفته بود. به هر سو که بنگریم مسبب و علت شکل‌گیری میلیون‌ها کودک کار، نظم سرمایه‌داری ایران و جمهوری اسلامی به‌عنوان

رژیم پاسدار این نظم است.

اما بالاخره راحل چیست؟ سران و مقامات جمهوری اسلامی و کل طبقه حاکم بر ایران که ابعاد وسیع جمعیت کودکان کار را نمی‌توانند انکار کنند، اما راحلی هم برای آن ندارند، معضل را به NGO هایی که آن‌ها نیز وابسته به خود رژیم‌اند، احاله می‌دهند. آن‌ها، راحل قطعی مسئله‌ای به این بزرگی را تلاش NGO ها معرفی می‌کنند. اما فرضاً چند تا از این انجمن‌ها به شکلی مستقل و در میان خود مردم هم شکل بگیرد، چه‌کاری از آن‌ها ساخته است؟ فرضاً که از پس مخارج چند صد خانواده و کودکان آن‌ها برآیند، نتیجه اما همان خواهد بود که اکنون هست. میلیون‌ها کودک کار را با NGO نمی‌توان نجات داد.

معاون توسعه خدمات اجتماعی سازمان رفاه شهرداری تهران اذعان می‌کند که حتا حل مسئله کودکان کار خیابانی از عهده رژیم ساخته نیست. او می‌گوید: "برای حل معضل کودکان خیابانی، جمع‌آوری مشکلی را حل نمی‌کند و فقط باعث اتلاف وقت و هزینه و نارضایتی می‌گردد". اما راحل چیست؟ وی می‌گوید: "برای حل مشکل، نهادهای اجتماعی و حمایتی وظیفه‌دارند، خانواده این کودکان را مورد حمایت خاص قرار دهند و دوم این‌که کودکان تحت یک سری مراقبت‌های خاص قرار گیرند، تا این کودکان بی‌سواد بار نیابند، بیماری خاص نگیرند، رفتارهای پرخطر از آن‌ها سر نزنند، مورد سوءاستفاده قرار نگیرند و علی‌رغم این‌که کار می‌کنند، دچار معضلات نشوند". و بالاخره این‌که شهرداری از برخی NGO ها حمایت کند "تا این کودکان را از نظر سواد، تغذیه، پوشاک، آموزش‌های فرهنگی، سلامت روان و سلامت جسمی تحت پوشش قرار دهند". راحل مقام شهرداری تهران هذیان‌گویی است. صدها هزار خانواده فقیر را گویا "نهادهای اجتماعی و حمایتی" لابد از قماش گداخانه‌هایی از نمونه کمیته امداد امام، مورد حمایت قرار دهند، کودکان کار "تحت مراقبت‌های خاص" به کار خود ادامه دهند و این NGO ها از هر لحاظ، مادی و معنوی، این کودکان را تحت پوشش قرار دهند. چه راحل بکری! ۱۱ دستگاه، مسئول رسیدگی به مشکلات کودکان خیابانی، پس از گذشت چندین سال، کاری جز افزایش کودکان کار نکردند و حالا "نهادهای اجتماعی و حمایتی" موهوم به همراه NGO های موهوم، قرار است معضل را حل کنند.

"انسان‌دوست‌ترین" نظریه‌پردازان نظم حاکم نیز، از نمونه آقای جامعه‌شناسی که گویا احساسات انسان دوستانه‌اش چنان جریحه‌دار شده است که می‌گوید: "گربه‌های فرح‌زاد خوشبخت‌تر از بچه‌های خیابان‌اند" عفتش بیش از این قد نمی‌دهد که در سمینار تخصصی کودکان کار، راحلش را برای حل این معضل به شرح زیر ارائه دهد: "اعانات مردم توسط نهادهای مدنی جمع‌آوری شود. مثلاً NGO های محلی به‌صورت سازمان‌یافته در محل‌هایی که این بچه‌ها بیشتر جمع می‌شوند، مراکز می‌باشند و با همکاری خود مردم محلی، داوطلبانی باشند که اعانات مردم را جمع کنند و نهایتاً به دست بچه‌ها برسد". این است راحل آقای جامعه‌شناس برای

سریع‌تر، ارزان‌تر، سودآورتر، به قیمت جان کارگر

حوادث ناشی از کار همواره ملازم نظام سرمایه‌داری بوده‌اند، لیکن بحران‌های اقتصادی، نظیر بحران اقتصادی کنونی بر وخامت آن‌ها می‌افزایند. این بحران‌ها، علاوه بر اثرات مخرب بر زندگی و سطح معیشت کارگران، سلامت و ایمنی میلیون‌ها کارگر را نیز به خطر می‌اندازند، زیرا یکی از روش‌های سرمایه‌داران برای کاهش هزینه‌ها و افزایش سود، کاهش یا قطع هزینه‌های مرتبط با ایمنی محیط کار و سلامت کارگران بوده و هست.

طبق تخمین‌های سازمان جهانی کار، در حدود ۲/۳ میلیون زن و مرد در سراسر جهان سالانه دچار حوادث کار یا بیماری‌های ناشی از کار می‌شوند. از این‌رو، پرداخت غرامت به کارگر آسیب‌دیده یا در صورت مرگ، به خانواده‌ی وی، از عوامل مهم در کاهش عواقب مالی ناشی از حادثه است، اما طبق "گزارش جهانی حمایت دولتی ۱۵ - ۲۰۱۴" تنها ۹/۳۳ درصد از کارگران جهان تحت پوشش بیمه دولتی حوادث کار قرار دارند و حتی با در نظر گرفتن بیمه اختیاری و تعهدات کارفرمایان، قانون تنها شامل ۴/۳۹ درصد از کارگران می‌شود.

گرچه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ایمنی محیط کار بر اثر مبارزات کارگران در طول دهه‌ها، بهبودهای چشمگیری یافته است، اما هنوز میزان مرگ و میر و صدمات و بیماری‌های ناشی از کار بسیار بالاست. مرگ و میرها و صدماتی که طبق تحقیق سازمان جهانی ۹۸ درصد از آنان قابل پیشگیری هستند.

در ایران نیز، ۶۰ درصد حوادث کار ناشی از سقوط از ارتفاع و لغزیدن، سقوط اشیاء، شکستگی و ضرب خوردگی هستند. این امر نشان می‌دهد که برای پیشگیری از این حوادث ماشین‌آلات و اقدامات پیشگیری لازم نیست و با کمی هزینه و توجه کارفرمایان به ایمنی کارگران آمار این حوادث بسیار کاهش خواهد یافت.

با این همه، کمتر روزیست که در ایران خبری از وقوع یک یا چند حادثه کاری شنیده نشود. حوادثی که دامنه و عواقب آنان هنوز کاملاً شناخته شده نیست، زیرا طبق معمول، در این زمینه نیز آمار رسمی، به علل گوناگون، با واقعیت موجود فاصله بسیار دارند و ابعاد فاجعه، حتی به اعتراف مسئولین رژیم، گسترده‌تر از آمار رسمی است.

یکی از علل، آن است که در ایران سیستم دقیقی برای آمارگیری حوادث کاری وجود ندارد. برای مثال، آمار سازمان تأمین اجتماعی شامل کارگرانی می‌شود که تحت پوشش این سازمان قرار دارند و آن نیز به مواردی محدود می‌شود که برای آن‌ها گزارش حادثه صادر شده است. آمار این سازمان همچنین شامل حوادثی می‌شود که در محل کار به وقوع پیوسته‌اند، زیرا حوادثی که در حین رفت و آمد بین محل سکونت و محل کار یا ساعات صرف ناهار و موارد مشابه روی می‌دهند، گرچه طبق قانون، حادثه ناشی از کار محسوب می‌شوند، اما در آمار منظور نمی‌شوند. تازه آن هم نه برای همه کارگران، به طور مثال، به گفته‌ی دبیر کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی استان تهران: "با آن که در تعریف

وزارت کار، حادثه در فاصله رفت و آمد به منزل و محل کار، حادثه شغلی محسوب می‌شود، اما، یکی از موارد مورد انتقاد کارگران ساختمانی محاسبه نشدن عنوان حادثه شغلی برای یک کارگر ساختمانی که در مسیر رفت و برگشت از محل کار و سکونتش، دچار حادثه می‌شود." آمار اعلام شده از سوی پزشکی قانونی نیز به مواردی محدود می‌شود که در نهایت در دادگاه گزارش می‌شوند.

علت دیگر آن است که بسیاری از حوادث کاری اصولاً گزارش نمی‌شوند که عمدتاً شامل حوادث کار در بخش غیررسمی می‌شود. آمار غیر رسمی جهانی حاکی از نرخ بالای حوادث و بیماری‌های شغلی در میان این قبیل کارگران در مقایسه با کارگران بومی یا داخلی است. در ایران نیز که حوادث کاری رو به افزایش هستند و کارگران بسیاری در بخش‌های غیررسمی اقتصاد کار می‌کنند، میزان حوادث کاری، بیماری‌ها و آمار مرگ و میر آنان ثبت نمی‌شوند.

در حال حاضر، بیش از ۸۰ درصد قراردادهای کار کشور موقتی و خارج از ضوابط قانون کار است، یعنی صدها هزار کارگر فاقد بیمه‌اند که در صورت بروز حوادث کار، آنان نیز در آمار محاسبه نشده و محروم از همین حمایت‌های ناچیز بیمه‌ای یا دولتی هستند.

علاوه بر آن، بسیاری از کارگران کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر که تحت پوشش قانون کار قرار ندارند، کارگران خانگی، کارگران دورکار، حداقل یک میلیون و ۱۰۰ کارگر ساختمانی فاقد بیمه تأمین اجتماعی (به گفته دبیر کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی استان تهران)، هزاران کارگر کورمیزخانه‌ها و بسیاری دیگر از کارگران در صورت بروز حادثه نه بیمه‌اند و نه جزو آمار محسوب می‌شوند. بر این آمار، هنوز باید آمار حوادث کاری رخ داده برای کودکان کار را افزود.

تنها توجه به موارد فوق می‌تواند فاصله بین آمار واقعی و آمار رسمی را به خوبی نشان دهد. با وجود این، مراجعه به همین آمار کنونی نیز به اندازه کافی گویا و نشان‌دهنده‌ی افزایش شدید حوادث کاری در ایران است.

بر اساس بررسی‌های سازمان پزشکی قانونی کشور، در فاصله سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۰، ۹۶۲۵ نفر فقط بر اثر حوادث ناشی از کار جان باختند. به گزارش ایلنا، طبق آمار سازمان تأمین اجتماعی، در سال ۹۱ تعداد ۲۰ هزار و ۵۳۲ نفر از بیمه شدگان این سازمان در حین انجام کار دچار حادثه شدند. آمار منتشر شده از سوی دفتر آمار و محاسبات اقتصادی و اجتماعی سازمان تأمین اجتماعی نشان می‌دهد که در پایان نیمه دوم سال ۹۱، آمار مربوط به تعداد قربانیان حوادث ناشی از کار در مقایسه با نیمه نخست سال بیش از ۱۰۰ درصد افزایش داشته است و از ۵۳ نفر به ۱۱۳ نفر افزایش یافته است.

در هفت ماه اول سال ۹۲ نیز طبق گزارش سازمان پزشکی قانونی، مرگ‌های ناشی از حوادث کاری ۲۴ درصد افزایش داشته است. طی این آمار، ۱۰۸۶ مرد و ۱۵ زن بر اثر حوادث کار جان باختند. در بهمن ماه اعلام شد

که ۱۵۵۹ نفر بر اثر حوادث کار جان باخته‌اند. در خرداد ماه ۹۳، حسن هفتمتن، معاون روابط کار وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در اصفهان اعلام کرد در سال گذشته ۱۳ هزار حادثه ناشی از کار رخ داد که بیش از ۱۸۰۰ مورد آن به مرگ منجر شد.

با وجود افزایش سالانه حوادث کار، مسئولین دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی اقدامی برای کاهش این حوادث نمی‌کنند. اگر هم گاهی در این زمینه وعده‌ای داده می‌شود، در پی حادثه‌ای تلخ، زیر فشار افکار عمومی و برای رفع مسئولیت است بدون آن که اقدامات اجرایی جدی اتخاذ شوند.

نقش کارفرمایان و سودجویی آنان در بروز حوادث شغلی چنان آشکار است که حتی مسئولین و نهادهای رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی با وجود تلاش برای نسبت دادن حوادث کار به بی‌احتیاطی کارگران، قادر به انکار آن نیستند. برای مثال، از ۱۱۱۷ حادثه کاری استان اصفهان در سال ۹۱، در ۷۰ تا ۷۵ درصد موارد کارفرمایان مقصر شناخته شدند. در سال ۹۲، سازمان تأمین اجتماعی، با استناد به گزارش دفتر آمار و محاسبات اقتصادی و اجتماعی اعلام کرد: نور ناقص، تهویه نامطلوب، لباس خطرناک و عدم آموزش دلایل اصلی وقوع حوادث کار در نیمه نخست سال ۹۱ بوده‌اند.

با وجود این حقایق، هر گاه سخن از روش‌های کاهش حوادث ناشی از کار است، تکیه اصلی دست اندرکاران رژیم بر نقش "تبلیغات" و "فرهنگ‌سازی" است. آنان به این ترتیب، کارگران را فاقد "فرهنگ ایمنی" و ناآگاه نسبت به خطرات ناشی از عدم رعایت مسایل ایمنی معرفی می‌کنند و این حوادث را به بی‌احتیاطی آنان نسبت می‌دهند. از همین‌روست که به طور نمونه، حاج‌اسماعیلی نماینده منتصب دولت به عنوان نماینده کارگران در هیئت حل اختلاف، از اجرای طرح نصب تابلوهای "اول ایمنی، بعد کار" در برخی پروژه‌های شهری و کارگاه‌ها به عنوان حرکتی در جهت "فرهنگ‌سازی ارتقای سلامت و جلوگیری از بروز حوادث ناشی از کار" خبر می‌دهد.

"شبه حوادث" به حوادثی گفته می‌شود که منجر به آسیب به افراد یا صدمه به تجهیزات نشده اما، پتانسیل آن را دارند. نظیر شکستن قلاب جرثقیل یا پارگی طناب و غیره. در جهان، تجزیه و تحلیل این حوادث در پیشگیری از بروز حادثه بسیار مهم هستند. اما در ایران حتی هنگامی که "حادثه" روی می‌دهد و کارگران کشته یا زخمی می‌شوند، کارفرمایان چاره‌ای برای عدم بروز مجدد آن نمی‌اندیشند و دولت سرمایه‌داران نیز پیگیری‌های لازم را انجام نمی‌دهد.

در ۲۵ بهمن ماه سال گذشته، یکی از کارگران قسمت پرس ایران خودرو، به نام کرامت عزیزی زیر پرس رفت و کشته شد. علت حادثه آن بود که مدیریت کارخانه برای افزایش سرعت پرس‌ها و در نتیجه افزایش تولید، یکی از چشم‌های الکترونیکی دستگاه پرس را از کار انداخته بود که در نتیجه آن، کرامت عزیزی که مشغول جمع‌آوری ضایعات از زیر دستگاه پرس بود، به دلیل به کار افتادن ناگهانی دستگاه زیر آن ماند و جان باخت. پس از بروز حادثه مدیریت

از صفحه ۵

روز جهانی علیه کار کودک و میلیون‌ها کودک کار در ایران

سازمان‌دهی وضعیت کودکان کار. این راحل‌های به‌تمام‌معنا "بیکر" فقط می‌تواند در کشوری مطرح شود که طبقه حاکم آن هیچ راه‌حلی حتماً برای تعدیل "معضلی" که خود به بار آورده، ندارد.

اما برانداختن و لغو کار کودک و پایان دادن به پدیده کودکان کار حتماً در جامعه سرمایه‌داری هم ممکن است و نمونه‌هایی از آن نیز وجود داشته و دارد. اگر جز این می‌بود، سازمان بین‌المللی کار هرگز خواستار مبارزه برای برانداختن کار کودک نمی‌شد.

واقعیتی است که کار کودک، پدیده‌ای محصول جامعه سرمایه‌داری ست و برچیدن قطعی آن نیز نظمی سوسیالیستی را می‌طلبد، اما در همین جامعه سرمایه‌داری، در جایی‌که طبقه کارگر به شکلی قدرتمند با تشکلهای اقتصادی و سیاسی خود در عرصه مبارزه طبقاتی حضور داشته باشد، می‌تواند دولت و سرمایه‌داران را وادار به پذیرش قوانینی با پشتوانه اجرایی نماید که در عمل لغو کار کودک را بپذیرند. ضمانت اجرای آن نیز برقراری یک سیستم تأمین اجتماعی کامل، آموزش اجباری و واقعاً رایگان تا سن ۱۸ سالگی، تأمین مخارج تحصیلی کودک، حتماً پرداخت مبلغی پول‌توجیبی، نظیر آنچه که هم‌اکنون در برخی کشورهای سرمایه‌داری وجود دارد، و بالاخره نظارت و کنترل دقیق و جدی بر مؤسسات تولیدی و خدماتی است.

در ایران اما متأسفانه نه اکنون طبقه کارگر از آن قدرت متشکل سیاسی و صنفی برخوردار است که طبقه حاکم و رژیم سیاسی پاسدار آن را وادار به پذیرش این مطالبه سازد و نه اساساً در ماهیت و ساخت و بافت جمهوری اسلامی است که کاری در این جهت انجام دهد. بالعکس جمهوری اسلامی و طبقه حاکم نه‌فقط در به بار آوردن جمعیت چندمیلیونی کودکان کار نقش اصلی را بر عهده‌دارند و کمترین اقدامی برای مقابله با آن انجام نمی‌دهند، بلکه گذشته از ادامه سیاست‌هایی که این فجایع را به بار آورده، با ارائه طرح‌هایی از نمونه استناد، شاگردی، مبلغ و مروج آن نیز هستند. از همین روست که در طول ۸ سال، تعداد کودکان کار چند برابر می‌شود از ۱/۵ میلیون به حدود ۶ تا ۷ میلیون افزایش می‌یابد و استعمار وحشیانه و جنایت‌کارانه کودکان کار می‌ماند، تا وقتی‌که بالاخره کارگران و زحمتکشان بساط این رژیم را از ایران جاروب کنند.

از صفحه ۶

سریع‌تر، ارزان‌تر، سودآورتر، به قیمت جان کارگر

مجبور شد سه روز سالن پرس را تعطیل کند، اما حتا پس از آن نیز چشم سوم را به کار نینداخت. این همه در حالی‌ست که هنوز حتماً اشاره‌ای به آن دسته از حوادث کار نشده است که باعث پیدایش بیماری‌های روانی از قبیل استرس و اضطراب می‌شوند، یا به بیماری‌های جسمی و روانی ناشی از کار.

سودجویی و بی‌توجهی سرمایه‌داران به ایمنی و سلامت کارگران و حمایت‌های آشکار دولت‌های سرمایه‌داری از سرمایه‌داران، عمری به درازای عمر سرمایه‌داری دارد و امری‌ست جهانی. اگر نخواهیم به شرایط کار کارگران اروپا در سده‌های هجده و نوزده بازگردیم، در جهان قرن بیست و یکم نمونه‌ها اندک نیستند.

در حادثه معدن سوما که به بخش خصوصی واگذار شده بود، از پیش نشانه‌های خطر به خوبی آشکار بود و در این باره هشدارهای مکرر داده شده بود، اما دولت ترکیه اقدامی در این باره انجام نداد و این حادثه به قیمت جان ۳۰۱ کارگر تمام شد.

صبح روزی که حادثه ریزش ساختمان هشت طبقه‌ی رانا پلازا واقع در بنگلادش به وقوع پیوست، کارگران مضطرب در بیرون ساختمان شاهد وضعیت غیر عادی ساختمان بودند، اما به گفته یکی از زنان کارگر، سرکارگر آنان را تهدید کرد یا داخل ساختمان شده و به سر کار خود می‌روند یا اخراج می‌شوند. در نتیجه این حادثه بیش از ۱۱۰۰ کارگر کشته و در حدود ۲۵۰۰ نفر مجروح از زیر آوار بیرون کشیده شدند.

کاهش حوادث کار و امنیت نسبی محیط کار در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که حاصل ده‌ها مبارزات کارگران است، به خوبی نشان‌گر رابطه بین وجود تشکلهای مستقل کارگری با بهبود شرایط کاری از جمله امنیت محیط کار است. تنها محرک نظام سرمایه‌داری کسب سود هر چه بیشتر حتماً به قیمت جان کارگر و هست و نیست خانواده‌اش است. تجربه‌های جهانی کارگران و دستاوردهای آنان تأثیر و نیاز به مبارزه مشترک و سازمان‌یافته کارگران در مقابله با این سودجویی را بارها و بارها به اثبات رسانده است. کارگران ایران نیز استثنایی بر این قاعده نیستند. آنان تنها با ایجاد تشکلهای مستقل خود می‌توانند سرمایه‌داران و دولت آنان را وادارند شرایط ایمنی کار را فراهم سازند.

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

روز ۱۱ خرداد در اعتراض به اعدام زندانی سیاسی غلامرضا خسروی سوادجانی، سازمان اطلاعیه‌ای صادر کرد. در بخشی از این اطلاعیه که با نام "باز هم اعدام زندانیان سیاسی - حکومت اسلامی تنها خون می‌طلبد" انتشار یافته آمده است: "بهرغم تمامی اعتراضاتی که به صدور حکم اعدام برای این زندانی سیاسی صورت گرفت، حکومت اسلامی این حکم غیرانسانی و ناعادلانه را سحرگاه روز یکشنبه ۱۱ خرداد به‌اجرا درآورد. غلامرضا خسروی سوادجانی از زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ بود و در طی سال‌های ۶۰ تا ۶۵ در زندان بسر برده بود.

غلامرضا خسروی سوادجانی در دادگاهی ناعادلانه و با حکمی غیرانسانی، تنها به جرم هواداری از یک سازمان مخالف حکومت و همکاری با آن در دادگاه‌های قرون وسطایی رژیم به اعدام محکوم و این حکم توسط جلادان رژیم به اجرا درآمد. او در آستانه بیست‌وپنجمین سالمرگ خمینی که حکم اعدام و کشتار سراسری زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ را صادر کرد و در طول ده سال حکومت‌اش هزاران نفر را تنها به جرم داشتن عقیده‌ای متفاوت یا مخالف نظام ارتجاعی حاکم، به‌جوخه مرگ سپرد، به اجرا درآمده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن محکوم کردن اعدام زندانیان سیاسی، خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی از جمله کارگران زندانی می‌باشد.

سازمان فدائیان (اقلیت) بر این اعتقاد است که اعدام زندانیان سیاسی، بخشی از سیاست سرکوب با هدف حفظ و تداوم نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است. نظامی که عامل فجایع بی‌شماری بوده و ضمن تحمیل فقر و فلاکتی هولناک بر کارگران و زحمتکشان، هر گونه آزادی سیاسی را نیز از آن‌ها سلب کرده تا با سرکوبی خشن و بیرحمانه به حیات خود ادامه دهد."



زنان و کار در ایران (قسمت چهارم)

اجتماعی عدم امنیت شغلی زنان شاغل چیست؟ در بخش‌های گذشته این موضوع آشکار شد که زنان شاغل بیش از مردان در خطر از دست دادن شغل قرار داشته و از این رو احساس عدم امنیت شغلی در زنان بیشتر از مردان می‌باشد که تأثیرات خاص خود را بر زنان (شاغل) می‌گذارد.

آنچه که می‌توان تا اینجا و براساس آمار ارائه شده نتیجه گرفت، تشدید نابرابری جنسیتی در طول سال‌های حاکمیت اسلامی است که به وخیم‌تر شدن وضعیت زنان هم از نظر حقوقی و هم در بازار کار منجر شده است و این به رغم آن است که در طول این سال‌ها بر تعداد زنان تحصیل کرده به شدت افزوده شده و حتی در زمینه تحصیلات دانشگاهی تعداد دختران دانشجو با پسران دانشجو در مجموع برابری می‌کند.

نگاهی به افزایش اعتیاد، خودکشی، بیماری‌های روحی و تن فروشی در میان زنان بیانگر همین واقعیت است. برای نمونه میزان شیوع بیماری و اختلالات روانی از جمله افسردگی در میان زنان از مردان بیشتر است. به گفته‌ی احمد جلیلی "رئیس انجمن علمی روانپزشکان ایران" ۲۵ درصد افراد بزرگسال در ایران به بیماری‌های روانی دچار هستند (آمارهای غیررسمی حتی این میزان را ۳۵ درصد اعلام کرده‌اند)، به گفته‌ی وی یکسال قبل بین ۲۰ تا ۲۳ درصد دچار بیماری‌های روانی بودند. همچنین ناصحی "مدیر کل سلامت روان وزارت بهداشت" میزان بیماری‌های روانی میان زنان را ۶ درصد بیشتر از مردان اعلام کرد. همچنین آمارها از افزایش وحشتناک بیماری‌های روانی حکایت دارد. از نظر روانشناسان نابرابری‌های اقتصادی و تبعیض جنسیتی از جمله عوامل بیماری‌های روانی در میان زنان شده است.

جدا از بیکاری و فقر، یکی دیگر از عوامل افزایش اعتیاد به مواد مخدر در میان زنان، همین مشکلات روانی می‌باشد.

زهرآیندگی مشاور دبیرکل "ستاد مبارزه با مواد مخدر" با اعتراف به این‌که نمی‌توان از تعداد واقعی زنان معتاد آمار دقیقی ارائه داد، از افزایش دو برابری آن‌ها در مدت زمانی کوتاه خبر داد. وی همچنین به خبرگزاری مهر گفت: "نزدیک به ۱۰ درصد زنان در شهرهای کشور معتاد هستند". همچنین در برخی از آمارهای رسمی از وجود ۷۰۰ هزار زن معتاد خبر داده شده است. برای این که نتایج اجتماعی گسترش اعتیاد در میان زنان را کمی بهتر بتوان تصور کرد، کافیست تا کمی در این خبر که هم اکنون ۴۰۰ هزار کودک خیابانی بدون شناسنامه وجود دارند، دقت کنیم و از خود سوال کنیم که این کودکان متعلق به کدام مادران می‌باشند؟ همچنین گزارشی از فروش کودکان در دروازه غار تهران منتشر شده است که مادران‌شان معتاد

می‌باشند. این کودکان از سوی باندهایی که از کودکان و نوزادان به اشکال گوناگون سوءاستفاده می‌کنند، حتی با ارقامی چون ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان خریداری می‌شوند!!

افزایش خودکشی در میان زنان نیز یکی دیگر از نتایج اجتماعی تبعیض جنسیتی و وضعیت اسفبار اقتصادی زنان است. جدا از افزایش آمار خودکشی در میان زنان، این نکته حائز اهمیت است که سه چهارم از این خودکشی‌ها توسط زنان و یا دختران نوجوان و جوان صورت می‌گیرد.

موضوع دیگر افزایش تعداد زنان تن‌فروش و حتی کاهش سن تن‌فروشی است که دیگر حتی مقامات دولتی نیز مجبور به پذیرش این مساله شده‌اند که ریشه این موضوع در فقر و نیاز مالی زنانیست که از بازار کار بازمانده و بسیاری از آن‌ها یا سرپرست خانوار بوده و یا هیچ پشتیبان مالی دیگری ندارند. براساس گزارشات و آمارهایی که از سوی ارگان‌های حکومتی مانند نیروی انتظامی منتشر شده است، سالانه ۳۰ درصد بر تعداد زنان و دخترانی که به اتهام تن‌فروشی دستگیر می‌شوند افزوده می‌شود که حاکی از افزایش وحشتناک تعداد زنان و دختران تن‌فروش است که ارتباطی مستقیم با بیکاری و افزایش فقر در میان زنان دارد.

همچنین باید از فقر زنان سرپرست خانوار یاد کرد که اغلب این زنان را به حاشیه‌ی شهرها و بی‌غوله‌ها رانده است. طبیعی‌ست که زندگی در چنین شرایطی نمی‌تواند بدون آسیب‌های اجتماعی برای زن سرپرست خانوار و فرزندان‌شان همراه باشد. براساس اعلام مرکز آمار ایران، هم اکنون زنان سرپرستی ۱۲ درصد از خانوارها را برعهده دارند و پیش‌بینی می‌شود که تا دو سال دیگر به ۱۵ درصد برسد. نکته تاسف‌بار در این است که از مجموع زنان سرپرست خانوار تنها ۱۸ درصد شاغل بوده و ۸۲ درصد آن‌ها بیکار می‌باشند!!

فقر، بیکاری، تداوم حاکمیت مردسالارانه در جامعه و خانواده که حتی در قوانین جاری نیز خود را نشان می‌دهد، همه و همه شرایطی را فراهم کرده‌اند که زنان در نظام اسلامی ایران و در برابر آسیب‌های اجتماعی بی‌پناهنده از همیشه شده‌اند.

مقایسه وضعیت زنان کارگر و نقش زنان در فعالیت‌های اقتصادی در ایران با کشورهای دیگر:

برای روشن شدن هر چه بیشتر وضعیت زنان شاغل، به‌ویژه زنان کارگر در ایران، نگاهی به وضعیت اشتغال و حقوقی زنان در کشورهای دیگر می‌تواند به ما کمک کند.

در همین رابطه ما بیشترین توجه را به "نقشه اشتغال زنان" خواهیم داشت که از سوی بانک جهانی در سال گذشته تهیه شده است. براساس این نقشه که براساس میزان اشتغال زنان ۱۵ سال به بالا تهیه شده، کشورهای پاکستان، افغانستان، ایران، عربستان سعودی، مصر، الجزایر، تونس، عراق، سوریه، یمن، اردن و لبنان کشورهای هستند که کمترین زنان شاغل به نسبت جمعیت را دارند، جالب توجه این که تمامی این کشورها، کشورهای با اکثریت مسلمان هستند و اتفاقاً قوانین اسلامی در اکثر این کشورها در قوانین مدنی و یا فرهنگ حاکم بر

جامعه نقش داشته و یا تأثیرگذار است. نکته مهم دیگر این است که بعد از عربستان سعودی با ۵ درصد نرخ اشتغال زنان، ایران بدترین کشور از نظر اشتغال در این گروه است. براساس آمارهای رسمی همان‌طور که در بخش‌های گذشته آمد نرخ مشارکت اقتصادی زنان (۱۰ سال تا ۶۵ سال) در پاییز سال گذشته ۱۱/۳ درصد بوده است که از این تعداد حدود ۲۰ درصد نیز بیکار بوده‌اند (البته باید توجه داشت که آمار سازمان جهانی از ۱۵ سال است و نه ۱۰ سال). حتی در کشورهای جنگ‌زده‌ای همچون افغانستان و عراق، درصد اشتغال زنان بالاتر از ایران می‌باشد. علت اصلی پایین بودن نرخ اشتغال زنان در عربستان، قوانین سخت‌گیرانه‌ای است که در مورد اشتغال زنان در این کشور اجرا می‌شود، قوانینی که به شکلی رقیق‌تر در ایران نیز زنان با آن روبرو هستند و ما این موضوع را در بخش بعدی تحت عنوان "موانع ورود زنان به بازار کار" بررسی خواهیم کرد.

همان‌طور که در نقشه اشتغال می‌توان مشاهده کرد، نرخ اشتغال زنان در بخش بزرگی از دنیا همچون آمریکا، انگلیس، روسیه، چین و برزیل بالاتر از ۵۵ درصد است. اگر نرخ اشتغال زنان در گروهی از کشورهای اروپایی نیز بین ۴۵ تا ۵۵ درصد قرار دارند، یک علت آن (البته در برخی از این کشورها) بالا بودن تعداد دخترانی است که در این کشورها به تحصیل مشغول هستند.

واقعیت این است که در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، به‌ویژه از دهه‌ی ۷۰ به بعد، ورود زنان به بازار کار شتاب بیشتری به‌خود گرفت و این درست در زمانیست که حکومت اسلامی در ایران به قدرت رسید (۱۹۷۸). با نگاهی به وضعیت اشتغال زنان در جهان به‌خوبی می‌توان دریافت که برخلاف مسیری که وضعیت اشتغال زنان به‌طور کلی در جهان طی کرد، با روی کار آمدن حکومت اسلامی، نه تنها بر میزان اشتغال زنان افزوده نشد که حتی ما شاهد کاهش میزان اشتغال زنان در طی این ۳۵ سال هستیم. برای نمونه پس از ۱۹۷۰ از هر سه فرصت شغلی جدید در سطح جهانی، دو فرصت نصیب زنان شد و این باعث شد تا سهم زنان شاغل نسبت به میزان کل شاغلین افزایش یابد، به‌طوری که هم اکنون در ازای هر ۱۰۰ مرد شاغل در کشورهای رو به پیشرفت آسیای جنوب شرقی ۸۳ زن شاغل وجود دارد. در برخی از کشورها مانند هلند سهم اشتغال زنان به سهم اشتغال مردان کاملاً نزدیک شده است.

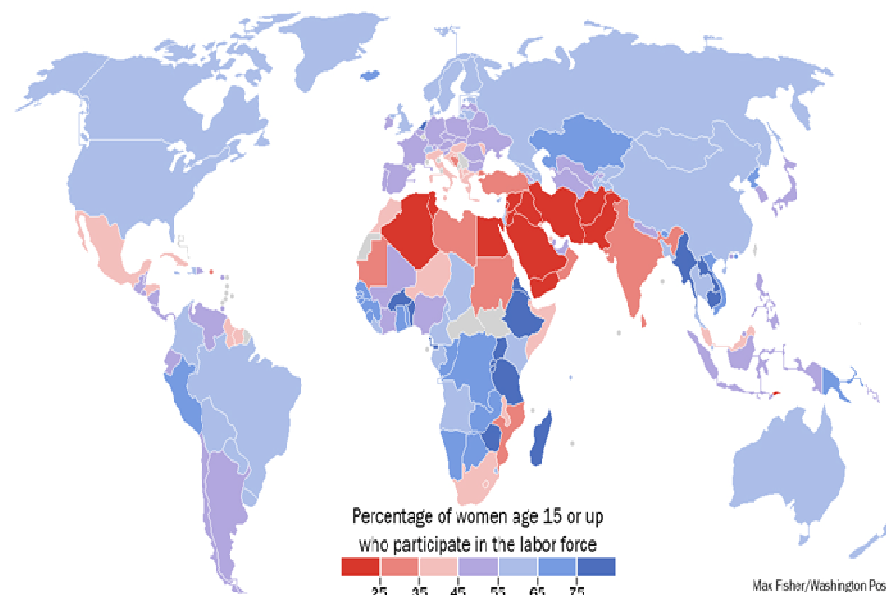
اما جدا از میزان اشتغال زنان، مساله مهم دیگر وضعیت زنان شاغل از نظر دستمزد و حقوق کار است. زنان کارگر در ایران اغلب دستمزدی به‌مراتب کمتر از دستمزدهای قانونی دریافت می‌کنند و حق ایجاد تشکلهای مستقل خود را ندارند. در ایران تنها تشکلهایی که با دخالت دولت بوجود آمده‌اند، امکان فعالیت قانونی دارند و هرگونه تلاش زنان برای ایجاد تشکلهایی مستقل در طول این سال‌ها با سرکوب و برخورد قهرآمیز رژیم همراه شده است، این در حالیست که در اغلب کشورهای دنیا زنان حق ایجاد تشکلهای خاص خود را به‌صورت مستقل دارند. از نظر دستمزد نیز اگرچه در مجموع کم‌وبیش دستمزد زنان از مردان هنوز کمتر است، اما در اغلب این کشورها شاهد اجحافی در

زنان و کار در ایران (قسمت چهارم)

این حد در حق کارگران زن نیستیم، بویژه در کشورهای پیشرفته و یا کمتر پیشرفته سرمایه‌داری. دستمزد پرستاران ایرانی و مقایسه آن با دستمزد پرستاران در کشورهایی چون کانادا و حتی ترکیه یک نمونه از این اجحافها در حق زنان ایران را نشان می‌دهد. در واقع فاصله فاحشی بین دستمزدهای کارگران زن با کارگران مرد در ایران وجود دارد که در کمتر جایی قابل مشاهده است. فاطمه درویش دبیر "اتحادیه زنان کارگر استان فارس" در این رابطه به خبرنگاری "ایلنا" می‌گوید: "نسبت دستمزد زنان کارگر نسبت به مردان یک سوم و در بهترین حالت دو سوم است". مزایای کاری، بیمه درمانی و حق بیمه بیکاری و بازنشستگی از دیگر حقوق نادیده گرفته شده‌ی بخش بزرگی از زنان کارگر در ایران است که وضعیت بدتر آنان را نسبت به دیگر زنان شاغل در جهان به‌تصویر می‌کشد.

در بسیاری از کشورها، قوانینی وجود که از حقوق زنان در محیط کار حمایت می‌شود اما در ایران یا این قوانین وجود ندارند و یا بخشی هم که وجود دارد، از سوی کارفرمایان رعایت نمی‌شود. یک نمونه بسیار واضح آن همان دستمزد زنان کارگر است که در بخش‌های گذشته دیدیم. زنان کارگر در کارگاه‌های کوچک و یا بخش‌های خدماتی در حالی یک سوم و حتی تا یک ششم حداقل دستمزد را دریافت می‌کنند که به جای ۸ ساعت کار روزانه مجبور به انجام ۱۲ ساعت کار در روز می‌شوند. چنین وضعیتی را به‌هیچ عنوان در کشورهایی مانند آلمان، هلند، سوئد، دانمارک و بسیاری از دیگر کشورهای جهان نمی‌توان مشاهده نمود و اگر هم در کشورهایی وجود دارد به این شکل حد نیست.

نقشه میزان اشتغال زنان ۱۵ سال به بالا در جهان



موانع ورود زنان به بازار کار:

اما موانع زنان برای ورود به بازار کار در ایران، آن‌هم در جهانی که مدام بر تقاضا برای کار زنان افزایش می‌یابد، کدامند؟

در این رابطه می‌توان از موانع متعددی نام برد، از موانعی که ریشه در بحران و نیز ساختار اقتصادی ایران دارند تا موانع سیاسی و فرهنگی.

در قرن بیستویکم نیست.

نادیده گرفتن حقوق ویژه زنان یکی دیگر از اشکال تبعیض جنسیتی در محیط کار است. در همین رابطه می‌توان به مشکل مادران کارگر در رابطه با مهدکودک و مرخصی زایمان اشاره نمود. برای نمونه و براساس تحقیقی که صورت گرفته و معاون فنی درآمد سازمان تامین اجتماعی بر آن صحه گذاشته است، در طی مدت ۱۸ ماه و از میان ۱۴۵ هزار زنی که از مرخصی زایمان استفاده کرده‌اند، ۴۷ هزار نفر از کار اخراج شده‌اند. همچنین برخی از زنان شاغل از ترس اخراج و نیاز به کار، از ازدواج خودداری می‌کنند.

یکی دیگر از موانع مهم زنان برای ورود به بازار کار، گذاشتن وظایف کار خانگی برعهده‌ی زنان است که خود یک شکل از تبعیض جنسیتی در اجتماع است. فرهنگ مردسالار حاکم بر جامعه که به شدت از سوی حکومت تقویت می‌شود، باعث شده که حتی زنان تحصیل‌کرده‌ای که از موقعیت شغلی و درآمد خوبی نیز برخوردار هستند، با تحصیل کار خانگی از سوی مردان روبرو شوند. یک پزشک زن متخصص زنان که همسر وی نیز پزشک متخصص می‌باشد، در این رابطه می‌گوید: "با وجود آن‌که هر دوی ما بیرون از خانه به یک اندازه کار می‌کنیم اما وقتی که به خانه می‌آییم، کارهای خانگی بر دوش من است و حتی برای همسرم باید چای آماده کنم!!". براساس تحقیقی که "گیتی ناصحی" درباره‌ی اشتغال زنان انجام داده است، ۹۸ درصد زنان مورد پرسش، از کار خانگی به‌عنوان مهم‌ترین مانع اشتغال خود نام برده‌اند.

در بخش گذشته دیدیم که کمترین میزان اشتغال زنان در جهان در برخی از کشورهای اسلامی است و در این میان وضعیت اشتغال زنان در ایران بعد از عربستان سعودی از همه بدتر می‌باشد. این نکته مهم است که هر جا که فرهنگ اسلامی حاکم است و قوانین اسلامی با شدت بیشتری اجرا می‌شوند، در میزان اشتغال زنان نیز به همان میزان تأثیرگذار بوده و دولت‌ها نه تنها اصول اسلامی را در قوانین رسمی کشور به اجرا می‌گذارند که به اشکال گوناگون نیز آن را تبلیغ و ترویج کرده و سعی می‌کنند با بهرگیری از تمامی ابزارها از جمله ابزارهای رسانه‌ای این موضوع را به فرهنگ مسلط در جامعه تبدیل کنند.

صحبت‌های اخیر خاتمه‌ای در دیدار با گروهی از زنان حکومتی در تاریخ ۳۰ فروردین یک نمونه بسیار روشن از این تفکر است. وی با نفی برابری جنسیتی زن و مرد (البته وی از کلمه "برابری جنسی" استفاده می‌کند!!!) و این‌که "باید از افکار غربی در مسائلی نظیر اشتغال و برابری جنسی فاصله بگیریم"، ضمن رد کنوانسیون‌های جهانی که بر روی حقوق برابر زنان و رفع تبعیض جنسیتی تأکید شده، وظیفه اصلی زن را وظایف خانگی دانسته و گفت: "اشتغال از مسائل اصلی مربوط به زنان نیست البته اشتغال و مدیریت مادام که با مسئله اصلی یعنی خانواده منافاتی پیدا نکند، ایراد ندارد!!" خوب توجه کنید! از نظر او در این حالت و البته تنها در این حالت "ایراد" ندارد و این یعنی آن که کار زنان "ضرورتی" هم ندارد و "نیاز" زنان نیست. این مانند همان مانعی است که بر سر راه زنان در عربستان سعودی وجود دارد. در آنجا نیز زنان برای گرفتن اجازه کار باید ثابت کنند که کارشان برای تامین نیازهای مالی خانواده "ضرورت" دارد. تنها فرق ایران با عربستان سعودی در این است که زنان به حکومت اسلامی ایران اجازه ندادند که در قوانین جاری کشور تا اندازه عربستان سعودی پیش برود و گرچه دیدگاه همان دیدگاه است.

گزارشی که از "پایگاه خبری تحلیلی فرزانهگان امیدوار" در سایت "اصولگرایی" "بولتن نیوز" انتشار یافت و تعدادی از سایت‌های "اصولگرا" آن را باز انتشار دادند، یک نمونه‌ی روشن دیگر از سیاست‌ها و تفکر حاکم بر حاکمان اسلامی می‌باشد. در این گزارش می‌خوانیم: "تحت تأثیر جوسازی‌های کشورهای غربی به بهانه مسائل حقوق بشری و حقوق زنان، در میدان

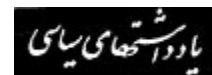
ساختار اقتصاد سرمایه‌داری ایران که متکی بر درآمد حاصل از صادرات نفت (اقتصاد تک محصولی) می‌باشد، یکی از عواملی است که مانع از گسترش دیگر صنایع تولیدی شده و از این جهت هم بر میزان تقاضا در بازار کار تأثیر گذاشته و هم بویژه بر تقاضا برای کار زنان که در شرایط کمبود تقاضا برای نیروی کار و در شرایطی که نابرابری جنسیتی بر بازار کار حاکم است، قربانی می‌شوند. برای نمونه می‌توان به کشورهای جنوب شرقی آسیا اشاره نمود که - برخلاف ایران - به دلیل صنایع و بازار صادراتی این کشورها، نیاز به کار زنان در این کشورها روند صعودی طی می‌کند.

همچنین باید بر بحران رکود - توری که در سالیان اخیر به‌شدت افزایش یافته انگشت گذاشت که منجر به افزایش تعداد بیکاران شده و در بازار کاری که اساسا مردسالارانه است، بر میزان آسیب‌پذیری زنان افزوده است. طبیعی‌ست که در چنین اقتصادی، وقتی ما با سیل اخراج و تعدیل نیروی کار روبرو می‌شویم، زنان اولین قربانی این سیاست باشند. صادقی مسئول "اتحادیه زنان کارگر مازندران"، در این رابطه به خبرنگاری ایلنا می‌گوید: "زنان کارگر در صف نخست اخراجی‌ها قرار دارند و براساس آمار سایت مرکز آمار ایران نرخ اخراج زنان از ۳۳ درصد در سال ۸۴ به ۴۳ درصد در سال ۹۰ افزایش یافته است".

از تبعیض جنسیتی در بازار کار نیز باید به عنوان یکی دیگر از موانع مهم ورود زنان به بازار کار نام برد. برای نمونه پایین بودن دستمزد زنان نسبت به مردان، برای مادرانی که با این دستمزدها قادر به پرداخت هزینه‌های مهد کودک نیستند، در عمل معنای دیگری جز فراموش کردن کار ندارد و اتفاق همین گروه از مادران هستند که حاضرند در برابر پایین‌ترین دستمزدها به کار خانگی بپردازند که زنان قالی‌باف یک نمونه از آن‌ها هستند، کارهایی که کارفرمایان حتی تا یک پنجم حداقل دستمزد قانونی آن‌هم بدون بیمه به این زنان پرداخت می‌کنند و تازه این گروه از مادران مجبورند گاه تا ۱۲ ساعت برای دریافت همین مبلغ ناچیز کار کنند.

همچنین است مشکل بخش بزرگی از زنان کارگر در

بخش خدمات و یا کارگاه‌های کوچک که زیر بار تبعیض جنسیتی و نبود قوانین و یا تشکلهایی که از آن‌ها حمایت کنند، له می‌شوند. هم اکنون و بویژه در شهرستانهای کوچکتر دختران جوانی که بسیاری از آن‌ها تحصیلات دانشگاهی دارند، مجبورند با ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان ۶ روز در هفته کار کنند. در واقع می‌توان گفت شرایط کاری بسیاری از زنان کارگر چیزی جز بردگی مدرن در نظام سرمایه‌داری، آن‌هم



غول خصوصی سازی و فاجعه بیکار شدن کارگران

چنین حجمی از پروژه خصوصی سازی تا پایان سال ۹۳ لازم است نگاهی هر چند گذرا، آنهم نه به لیست بلند همه شرکت هایی که قرار است تمام یا بخشی از سهام شان واگذار شوند، بلکه فقط به اسامی آن دسته از مراکز تولیدی و شرکت هایی که قرار است ۱۰۰ درصد و به صورت کامل به بخش خصوصی عرضه شوند، داشته باشیم.

در بخش اول این واگذاری ها که شامل ۲۷ شرکت و مؤسسه تولیدی هستند، واگذاری ۱۰۰ درصد سهام شرکت هایی از قبیل شرکت ملی حفاری، کشت و صنعت دامپروری مغان، کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، پتروشیمی دماوند، شرکت پشتیبانی امور دام کشور، مجتمع صنعتی اسفراین، شرکت آلومینای ایران، کشاورزی و دامپروری سفید رود، شرکت هواپیمایی جمهوری اسلامی، آزمایشگاه فنی مکانیک خاک، شرکت نمایشگاه های بین المللی جمهوری اسلامی، شرکت های تولیدی نیروی برق سهند، نیروی برق شهید رجایی، نیروی برق زاهدان، نیروی برق مفتاح، نیروی برق فارس، نیروی برق آذربایجان، شرکت پالایش نفت کرمانشاه، شرکت ملی پخش فرآورده های نفتی ایران و شرکت هلدینگ گاز ایران، وجود دارند.

در بخش دوم لیست فوق، که اسامی ۷۶ شرکت و مؤسسه تولیدی در آن گنجانده شده است، واگذاری کامل سهام شرکت هایی از قبیل شرکت قطارهای مسافری رجا، ماشین سازی تبریز، خدمات حمایتی کشاورزی، لوله گستر اسفراین، پرورش کرم ابریشم ایران، شرکت های مرکز گسترش فناوری ایران، سرمایه گذاری گسترش و توسعه صنعت، زغال سنگ البرز مرکزی، مس شهر بایک، مؤسسه فرهنگی و ورزشی نفت تهران، شرکت های تولیدی نیروی برق خلیج فارس، نیروی برق سبز منجیل، نیروی برق لوشان، نیروی برق شاهرود، نیروی برق خراسان، شرکت غله و خدمات بازرگانی، شرکت فرهنگی ورزشی پرسپولیس و شرکت فرهنگی ورزشی استقلال برای فروش و واگذاری به بخش خصوصی تا پایان سال ۹۳ گنجانده شده اند. واگذاری این حجم از شرکت ها و مراکز تولیدی آنهم طی یک سال، بزرگترین خصوصی سازی دوران حیات جمهوری اسلامی است. اقدامی که در صورت تحقق آن، رقمی معادل ۲۵ میلیارد دلار برای دولت روحانی درآمد حاصل می شود. درآمدی که هیئت حاکمه جمهوری اسلامی و به تبع آن دولت روحانی در لحظه کنونی فقط به سرریز شدن آن به خزانه خالی دولت فکر می کنند و عوارض و تبعات ویرانگر انجام این سیاست، که کمترین آن تعطیلی بخشی از همین مراکز تولیدی و به دنبال آن سیل بیکار سازی کارگران می باشد، اساسا در نظر آن ها فاقد اهمیت است.

تجربه سال های گذشته پیشبرد چنین سیاستی به روشنی نشان داده است، که پس از انتقال این شرکت ها به بخش خصوصی، بخشی از این شرکت ها به بهانه های مختلف از جمله عدم

سودآوری لازم برای صاحبان سرمایه، با اعلام ورشکستگی از چرخه تولید خارج شده اند. بخش دیگری از این مراکز تولیدی به دلیل طمع بیشتر سرمایه داران جهت کسب سود بیشتر در یک بازه زمانی کوتاه، از چرخه تولید خارج و زمین این مراکز تولیدی در چرخه بازار سوداگری خرید و فروش و آپارتمان سازی قرار گرفته اند. فوری ترین نتیجه اجرای این سیاست، اخراج های گسترده و بیکار سازی وسیع کارگران بوده است. آندسته از مراکز تولیدی هم که به فعالیت تولیدی خود ادامه داده اند، صاحبان جدیدشان برای کسب سود بیشتر، شرایط کاری بسیار سخت تری را بر کارگران تحمیل کرده اند.

افزایش ساعات کار، کاهش هزینه های ایمنی محیط کار، حذف امکانات رفاهی و سرویس دهی به کارگران، تحمیل قراردادهای سفید امضاء، عدم پرداخت به موقع حقوق کارگران، عدم پرداخت حق بیمه های درمانی و بیکاری کارگران، در یک جمله تشدید استثمار و بی حقوقی کارگران و تحمیل شرایط وخامت بار معیشتی، از جمله تبعات اولیه پیشبرد سیاست واگذاری شرکت ها و موسسات دولتی به بخش خصوصی بوده است. لذا، در چنین وضعیتی که دولت سرمایه داری ایران در همدستی با سرمایه داران بخش خصوصی سخت ترین شرایط کاری و معیشتی را بر کارگران تحمیل نموده و هر روز تعرض جدیدی را علیه طبقه کارگزاران می دهند، راه دیگری جز ایستادگی در برابر این تعرضات و مبارزه علیه وضعیت موجود وجود ندارد. کارگران قادرند با مبارزه متحدانه خود و استفاده از اشکال مختلف مبارزه در برابر این سیاست ها بایستند و سرمایه داران و دولت آن ها را به عقب نشینی وادار سازند. یکی از اشکال مهم و مؤثر مبارزه کارگران اعتصاب و خواباندن چرخ های تولید است. اقدامی که هم اکنون کارگران معدن بافق یزد بدان متوسل شده اند. اعتصابی که از ۲۷ اردیبهشت ماه گذشته شروع شده و تا کنون نیز ادامه دارد.

۲۵۰۰ کارگر معدن بافق یزد در اعتراض به واگذاری ۲۸/۵ درصد از سهام شرکت سنگ آهن مرکزی شهرستان بافق به شرکت فولاد خوزستان که به قصد خصوصی سازی انجام گرفته است، از تاریخ ۲۷ اردیبهشت دست از کار کشیده اند. نگرانی از تعدیل نیروی کار و اخراج کارگران بعد از واگذاری بخشی از سهام این شرکت به بخش خصوصی، یکی از دلایل اصلی اعتصاب کارگران است. کارگران اعتصابی شرکت سنگ آهن مرکزی بافق یزد، می خواهند این سهام همچنان دولتی بماند یا به شرکت تعاونی توسعه شهر بافق واگذار شود. تضمین امنیت شغلی و ارتقای سطح استخدامی، از دیگر مطالبات کارگران اعتصابی شرکت سنگ آهن مرکزی بافق است.

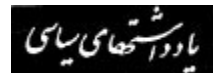
وقتی واگذاری ۲۸/۵ درصد از سهام شرکت سنگ آهن مرکزی بافق به بخش خصوصی، تا این حد، عدم امنیت شغلی و نگرانی از اخراج سازی را در کارگران این شرکت برانگیخته تا جاییکه ۲۵۰۰ کارگر معدن بافق یزد را به اعتصابی این چنین متحدانه و فراگیر کشانده است، پوشیده نیست که واگذاری ۱۰۰ درصد سهام انبوه شرکت های کوچک و بزرگی که قرار است طی سال جاری به بخش خصوصی عرضه شوند، می تواند اعتراضات و اعتصابات

کارگری وسیعتری را در پی داشته باشد. روند تاکتونی مبارزات و اعتراضات کارگری طی سال های گذشته و به طور اخص نمونه اعتصاب همه جانبه ۲۵۰۰ کارگر معدن بافق یزد نشان داده است که جنبش کارگری ایران می تواند در برابر تعرضات سرمایه داران و دولت آن ها بایستد. باگسترش مبارزه و سراسری شدن اعتصابات و بالاخره قیام و انقلاب کارگری ست که طبقه کارگر ایران باید با کل سرمایه داران اعم از دولتی یا خصوصی تعیین تکلیف کند و نظام سرمایه داری را برای همیشه برچیند.

فصل گرما و اعتراف به شکست سیاست حجاب اجباری

با فرارسیدن فصل گرما، تنور سیاست شکست خورده جمهوری اسلامی همانند سال های پیشین داغ شده است. انصار چماق بدست، نیروهای سرکوبگر بسیجی، پاسداران ذوب در ولایت و زنان سیه پوش حزب الهی علیه بی حجابی این روزها در خیابان ها همایش برگزار می کنند، خطیبان و سخنرانان نمازهای جمعه نسبت به گسترش بی حجابی در جامعه نهیب می زنند، حنجره های خود را می درند، با شلاق راه ورود به "بهشت موعود" را برای جوانان هموار می کنند و با زبان داغ و درفش در تلاش اند تا معارضین حجاب اجباری را از سقوط به جهنم خیالی شان باز دارند. این سیاست جمهوری اسلامی طی بیش از سه دهه، سال از پی سال تکرار شده است و هر سال نیز با شروع فصل گرما بر تب و تاب مدافعان سینه چاک حجاب اجباری در جامعه افزوده می شود. در میان قیل و قال مشتمز کننده سوداگران "بهشت" خیالی، اما روند بی اعتنایی جوانان و زنان جامعه نسبت به پوشش اجباری همچنان در مسیر رو به رشد خود پیش می رود. آنان، در دفاع از حق انتخاب پوشش همه این قیل و قال های شداد و غلاظ را به هیچ گرفته اند و دیگر حنا، بر حضور نیمه جان و از رمق افتاده عوامل گشت ارشاد در خیابان ها نیز وقع چندان نمی گذارند.

در روند مخالفت با پوشش اجباری، از پی پیشروی هر گامی که جوانان و زنان ایران می دارند، انعکاس آن در تشدید جدال باندهای درونی جمهوری اسلامی بازتاب می یابد. سخنرانی اخیر روحانی مبنی بر اینکه به زور شلاق نمی توان مردم را به بهشت فرستاد و پس از آن واکنش شدید احمد خاتمی و احمد علم الهدی خطیبان نمازهای جمعه تهران و مشهد که وقیحانه اعلام کردند، ماموریت حکومت اسلامی به بهشت بردن مردم است حتی اگر به زور شلاق باشد، چنگلی انعکاسی از مبارزات جاری زنان ایران برای نفی پوشش اجباری است. مبارزاتی که، اگر چه هنوز با اعتراضات جمعی، همه جانبه و تشکل یافته زنان فاصله زیادی دارد اما، تا همین حد نیز، نگرانی و وحشت مقامات جمهوری اسلامی را برانگیخته است. آنچه مسلم است، وحشت سرکردگان رژیم، صرفا در پی بی اعتنایی جوانان و زنان جامعه نسبت به عدم رعایت حجاب در جامعه نیست. آنان به خوبی



فصل گرما و اعتراف به شکست سیاست حجاب اجباری

دریافته اند که مبارزه زنان و دیگر اقشار جامعه در مخالفت با پوشش اجباری، عملاً مبارزه ای علیه حکومت دینی و نظام اسلامی حاکم بر کشور هست.

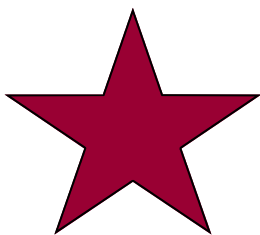
سخنرانی ناطق نوری وزیر اسبق کشور و رئیس اسبق مجلس ارتجاع جمهوری اسلامی در جمع طلاب حوزه علمیه خوزستان به روشنی نشان می دهد که دیگر حاکمان اسلامی نیز بر این امر واقف شده اند، که مبارزات جاری جوانان و زنان جامعه فراتر از مخالفت صرف با حجاب اجباری است. روزنامه شرق در تاریخ ۱۳ خرداد طی گزارشی از جلسه پرسش و پاسخ ناطق نوری در جمع طلاب خوزستان، بخشی از نظرات ناطق نوری را انعکاس داده است. وزیر اسبق کشور در این جلسه اعلام کرد: همچون دوران شاهنشاهی اکنون نیز اگر جوانی بخواهد برخلاف حکومت عمل کند یا به نوعی اعتراضی نسبت به دولت و حکومت داشته باشد، اعتراض خود را با تغییر ظاهر و بدحجابی نشان می دهد که باید برای حل این موضع، آسیب شناسی دقیقی صورت گیرد و تنها به برخورد با معلول اکتفا نکنیم. ناطق نوری رئیس دفتر بازرسی خامنه ای و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام در ادامه صحبت هایش، ضمن غلط و نادرست دانستن مقابله مستقیم با معضلات اجتماعی همچون بدحجابی گفت: اینکه نیروی انتظامی یا منکرات به طور مستقیم وارد کار شده و با قلع و قمع دختران و پسران آنها را برای ارشاد، تنبیه یا مجازات به مرکز مبارزه با مفاسد اخلاقی ببرد، به طور کامل اشتباه بوده و در برخی اوقات نتیجه عکس و نامطلوبی نیز داشته است.

در واقع، دعوای جناح های رنگارنگ رژیم اسلامی، نه تنها هیچ ربطی به موضوع اصل آزادی و یا عدم آزادی زنان در حق انتخاب پوشش ندارد، بلکه تماماً دعوای اختلاف نظر بر سر شیوه های اعمال حجاب و حد و اندازه تحمیل آن در درون جامعه است. تردیدی نیست که همه نهادها و ارگان های رژیم که به ماهیت دینی حکومت اسلامی معتقد هستند، الزاماً به رعایت پوشش اسلامی نیز به عنوان یک امر مسلم دینی باور دارند. رعایت حجاب در کل جامعه از منظر همه معتقدان به حکومت اسلامی نه یک امر خصوصی و شخصی، بلکه، یک امر اسلامی و برخاسته از رسالت حکومت دینی است، که باید در تمام عرصه های جامعه رعایت شود. تمام دعوای بر سر مصلحت نظام و نحوه سیاست گذاری در پیشبرد امر حجاب اسلامی در جامعه است و نه چیزی بیش از آن. بر کسی پوشیده نیست در حاکمیت جمهوری اسلامی، بیش از ۳۵ سال است که زنان ایران به بی رحمانه ترین شکل ممکن، زیر بار مشکلات متعددی که در جهنم جمهوری اسلامی بر آنان آوار شده زندگی می کنند. در چنین وضعیتی، طبیعتاً دیگر نیازی نیست تا خطیبان نماز جمعه با زبان شلاق زنان و جوانان را از رفتن به "جهنم"

زنان و کار در ایران (قسمت چهارم)

دادن به زنان و تشویق آنان به حضور اجتماعی آنقدر جوگیر شدیم که امروز بیش از ۶۰ درصد پذیرفته شدگان دانشگاهها در سال دختران و زنان هستند. در ادامه این گزارش و در رابطه با "مضرات" کار زنان، آمده است: "احساس کسب استقلال مالی نزد زنان شاغل، بی شک یکی از عوامل اصلی تسهیل روند تن دادن به طلاق نزد زنان است... طبیعی است، زنی که احساس می کند، استقلال مالی داشته و می تواند خود و زندگی اش را از این نظر تامین کند، کمتر به خود اجازه می دهد، در برابر یک مرد، حتا اگر مرد زندگی اش باشد، تمکین کرده و از خواسته ها و تمایات خود بگذرد." این سایت "اصولگرا" درستی می گوید که اگر زن نیاز مالی نداشته باشد مجبور به تمکین در برابر مرد نمی شود، همان طور که یک کارگر به دلیل نیاز مالی مجبور به تمکین در برابر سرمایه دار شده و به شرایط غیرانسانی او تن می دهد. اما سوال از "آنها" این است که چرا زنان باید در برابر مردان "تمکین" کنند و نه مردان در برابر زنان؟! و چرا باید اساساً یک انسان در برابر انسان دیگر تمکین کند؟! اما همان طور که گفته شد، تفکرات و قوانین اسلامی، در قوانین جاری کشور نیز بازتاب یافته و به مانعی برای ورود زنان به بازار کار تبدیل می شوند. برای مثال، شورای عالی انقلاب فرهنگی در مصوبه خود در رابطه با "سیاست های اشتغال زنان در جمهوری اسلامی" از نقش زنان در خانواده به عنوان شغل اصلی آن ها نام برده است. با در ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی آمده است: "شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند" و بدینوسیله مانع کار زن شود. همچنین باید از حجاب اجباری و قوانین مربوط به آن، به عنوان یک مانع برای ورود زنان به بازار کار و تبعیض جنسیتی نام برد که بارها در اجلاس سازمان جهانی کار نیز مورد اعتراض قرار گرفته است. فرهنگ اسلامی و تبلیغ آن از سوی حکومت در سطح جامعه یکی دیگر از موانع ورود زنان به بازار کار است. در این رابطه و برای نمونه می توان برخی از مناطق ایران مانند گیلان را که فرهنگ اسلامی در آن کمتر رواج دارد با برخی از دیگر مناطق که فرهنگ اسلامی و سنتی در آن قوی تر است در رابطه با حضور زنان در اجتماع و در عرصه کار مقایسه کرد. برای نمونه در گیلان ما شاهدیم که بخش عمده کار کشاورزی برعهده زنان است در حالی که ما این وضعیت را در اغلب استان های دیگر مشاهده نمی کنیم و این حتا باعث شده است که موقعیت و نقش زنان در خانواده، در استان گیلان تا حدودی متفاوت باشد. یا می توان در این رابطه از موانع و مشکلات زنان و دخترانی که در خانواده های مذهبی زندگی می کنند برای ورود به بازار کار نام برد.

(حسین منصور)



باز دارند. آنان، هم اکنون در جهنم جمهوری اسلامی زندگی می کنند و در این میان دیگر ابایی هم از جهنم ذهنی و خیالی حاکمان اسلامی ندارند. آنان، طی بیش از سه دهه به تجربه آموخته اند، تا زمانی که جمهوری اسلامی برقرار است، در بر همین پاشنه خواهد چرخید و از درون دعوای جناح های درون رژیم که تماماً در مورد نحوه چگونگی پیشبرد سیاست حجاب در جامعه با هم در جدال هستند، رهایی از حجاب اجباری برای زنان کشور رقم نخواهد خورد. زنان ایران طی بیش از ۳۵ سال دریافته اند که جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت دینی هرگز نمی تواند به اصل آزادی و برخورداری زنان از حق انتخاب پوشش پایبند باشد. فرقی هم نمی کند که کدام دولت بر سر کار باشد، دولت رفسنجانی یا محمد خاتمی. دولت احمدی نژاد یا دولت حسن روحانی. همه جناح های حاکمیت نسبت به ناکامی و عدم پیشبرد امر حجاب اسلامی در جامعه واقف و مستاصل شده اند. همه به این باور رسیده اند که مخالفت زنان با حجاب اسلامی، پوششی برای مبارزه با اصل حاکمیت جمهوری اسلامی است. تنها فرقی که در این میان است دولت "اصلاحات" خاتمی و دولت "تدبیر و امید" روحانی به این باور رسیده اند که، دیگر سیاست زور جواب نمی دهد و به زور سرنیزه نمی توان جامعه را به بهشت برد و لذا، باید به دنبال شیوه های تازه و راه حل های نوین امروزی جهت اعمال حجاب در جامعه پیش رفت. در حالی که اصولگرایان رقیب روحانی، هنوز بر این باورند که با بگیر و ببند، با همایش های "دلواپسان" و حضور باتوم بدستان نیروهای گشت ارشاد و انصار حزب الله در خیابان ها، کماکان می توانند جوانان را از شادی محروم سازند، زنان را در حجاب اجباری محصور کنند و جامعه را به سال های دهه ۶۰ باز گردانند. واضح است که درگیری های لفظی جناح های درون رژیم در مورد حجاب اسلامی، انعکاسی از مبارزات تکتونی جوانان و زنان جامعه در مخالفت با پوشش اجباری است. مبارزاتی که در موقعیت فعلی رژیم، بیش از هر زمان دیگری مستعد شکوفایی و گسترش است. اگر مبارزه ای عینی و عملی در متن جامعه جاری نبود، اگر جسارت مبارزاتی زنان در مسیر رسیدن به کشف حجاب نبود، طبیعتاً هیچ بحث و جدالی نیز در درون حاکمیت انعکاس نمی یافت. جوانان و زنان جامعه به تجربه دریافته اند که می توانند از شکاف های درون حاکمیت به نفع خود و برای حضوری فعال تر و علنی تر در مخالفت با حجاب اجباری سود ببرند. زنان، دختران و پسران جوان جامعه طی این سال ها با توسل به اشکال مختلف مبارزاتی برای بازپس گیری حق انتخاب پوشش مبارزه کرده اند. آنان، در خیابان و دانشگاه، در اجتماعات و میادین شهرها، در گلگشت ها و کوه نوردی ها و بالاخره در هر کجا که فرصتی یافته اند، به صورت فردی یا جمعی تعارض خود با حجاب اجباری را به نمایش گذاشته و در مواردی هم اقدام به کشف حجاب کرده اند. آنان طی گذشت بیش از سه دهه با به کارگیری شیوه های گوناگون مبارزه جهت لغو حجاب اجباری به تجربه آموخته اند، که راه برون رفت از وضعیت موجود، مبارزه ای پیگیر و بی امان جهت طرد حجاب اجباری و دست یابی به حق انتخاب پوشش است.

یادداشت‌های سیاسی

غول خصوصی سازی و فاجعه بیکار شدن کارگران

واگذاری شرکت های دولتی و مراکز تولیدی به سرمایه داران بخش خصوصی، یکی از اهداف مرکزی سیاست نئولیبرالیسم اقتصادی در عرصه جهانی ست. پیشبرد این سیاست ضد کارگری جهان سرمایه از طریق دو بازوی اجرایی آن، یعنی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به کشورهای توسعه نیافته دیکته می شود. جمهوری اسلامی ایران نیز از جمله نظام هایی ست که در مقابل این سیاست دنیای سرمایه داری و توصیه های دو بازوی اجرایی اش سر تعظیم فرود آورده است. به رغم اینکه جمهوری اسلامی از رفسنجانی در مسیر واگذاری اموال ملی به بخش خصوصی گام برداشته است، اما پیشبرد این سیاست، از سال ۸۴ همزمان با شروع کار دولت احمدی نژاد سرعت و شتاب بیشتری گرفت و قرار است طی سال ۹۳ توسط دولت روحانی به نهایت مطلوب خود برسد. روزنامه اعتماد هفته گذشته طی یک گزارش مفصل از روند بزرگترین خصوصی سازی در تاریخ جمهوری

اسلامی خبر داد. طبق گزارش اعتماد، سازمان خصوصی سازی جمهوری اسلامی از سال ۸۴ تاکنون، در مجموع ۱۲۴ هزار میلیارد تومان از سهام کارخانجات، شرکت ها و مراکز تولیدی را به بخش خصوصی عرضه کرده است. در ادامه همین گزارش آمده است، بر اساس فهرست جدید اعلام شده از طرف سازمان خصوصی سازی ایران، قرار است تا پایان سال جاری، سهام ۱۰۲ شرکت بسیار بزرگ و بزرگ دیگر ایران به بخش خصوصی واگذار گردد. سازمان خصوصی سازی ایران موظف است تا پایان سال ۹۳ که مصادف با اتمام برنامه چهارم جمهوری اسلامی نیز است، سهام تمام شرکت هایی را که بر اساس قانون برای واگذاری تعیین شده اند، به بخش خصوصی عرضه کند. طبق اصل ۴۴ قانون اساسی، دولت روحانی موظف است تا پایان سال جاری، پروژه واگذاری باقیمانده صنایع و شرکت ها دولتی به بخش خصوصی را تکمیل و به پایان برساند. برپایه ی برآورد کارشناسان سازمان خصوصی سازی جمهوری اسلامی، ارزش احتمالی شرکت هایی که باید تا پایان سال ۹۳ به بخش خصوصی واگذار گردند، ۸۰ هزار میلیارد تومان محاسبه شده است. پیش از ورود به تبیعات ویرانگر پیشبرد سیاست خصوصی سازی صنایع و مراکز تولیدی بر زندگی کارگران، جهت روشن شدن ابعاد عظیم در صفحه ۱۰

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایند.

آلمان:

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک:

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا:

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
Canada V6B 3W7

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://50.118.106.8/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر **سازمان فدائیان (اقلیت)**:

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization

Of Fedaiyan (Aghaliyat)

No 671 June 2014



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دکرسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان های زحمتکش، شریف و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم بیکار می کنند

برنامه های تلویزیون دکرسی شورائی را ببینید

برنامه های تلویزیون دکرسی شورائی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه ها می باشد.

ساعات پخش برنامه های تلویزیون دکرسی شورائی بدین قرار است:

برنامه های تلویزیون دکرسی شورائی دوشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس آنجلس

و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۱ به وقت ایران

۱۹ به وقت اروپای مرکزی

۱۰ به وقت لس آنجلس

این برنامه ها به مدت یک ساعت از ماهواره هاتبرد و تله استارت پخش می شود. تکرار برنامه ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازده نیم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس آنجلس خواهد بود. اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، می توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به طور زنده و همزمان برنامه های تلویزیون دکرسی شورائی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون اندیشه:

3/4 20000 :Horizontal Symbol Rate 12090:Frequency 25Galaxy :North America

3/4 29900:Symbol Rate 10723 :Frequency ,8Hot Bird :Middle East ,Europe

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی